

# هفته نامه راه کارگر

نشریه سیاسی - خبری کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)  
سردبیر: آرش کمانگر شماره 244 یکشنبه 14 فروردین 1384 3 آوریل 2005



**دکتر شهرام  
اعظم ، شاهد  
کلیدی قتل  
زهرا کاظمی  
به کانادا  
پناهنده شد**

ص 13

**خواست های بیانیه 565 نفر،  
خواست های اکثریت مردم نیست  
شهاب برهان**

در کنه مبارزه با استبداد دینی حاکم بر ایران، مبارزه طبقاتی، نه تنها میان مخالفان و حکومت، بلکه همچنین میان خود مخالفان حکومت در جریان است. هر طبقه ای و هر قشر از هر طبقه ای، از بر افتادن این استبداد، اهداف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی معینی را دنبال می کند.

بقیه در صفحه 3

**مضمون مسئله ملی و  
پدیده "پان ایسم" در ایران**

یونس پارسا بناب ص 7

**شعر تلخ ، سروده ای از حسن حسام**  
تظاهرات ضد حکومتی مردم در شهر بانه  
ص 11

**از فعالان جنبش کارگری حمایت کنید!  
کارگران و کارکنان شرکت واحد اتوبوس رانی  
تهران در خطر اخراج و پاکسازی هستند!**

ص 11

**سرکوب ، آخرین امید " آقایان "  
در انتخابات ولایتی!**

"مردان" دستگاه ولایتی به خط شده اند و ائتلاف ها و شبه ائتلاف ها و گاویندی های انتخاباتی خود را عرضه کرده اند و این روزها که سنگ مفت است و گنجشک مفت، این مقرران بدنام و سیاه پرونده دستگاه ولایتی تا بخواهی وعده می دهند: لاریجانی؛ کسی که انتخاب اصلی جناح ولایتی به عنوان نامزد انتخاباتی است و پرونده فساد مالی 525 میلیارد تومانی در صدا و سیمایش همین ماه گذشته بی صورتی بسته شده ادعا کرده است که می خواهد "دولت امید" تشکیل دهد و دست "دولتمردان و آقازاده ها را از فعالیت های اقتصادی کوتاه کند." نباید پرسید که تو که خود زاده همان نظام آقازاده ها هستی و بر سفره آن نشستنی و "دولتمردش" هم می خواهی بشوی چطور می خواهی دست آقازاده ها را از فعالیت های اقتصادی کوتاه کنی؟ نباید پرسید که "دولت امید" چه صیغه ای است و در چهارچوب کدام ترم سیاسی جا می گیرد. لاریجانی زبان مافیای قاچاق در نیروهای مسلح و همکار تیم های شکنجه و تواب پروری دگراندیشان است که معتقد است که باید از طریق تسلیح اتمی در برابر فشارهای آمریکا مقاومت کرد. "دولت امید" او همه "امیدش" به این است که با اتکا به سلاح اتمی و با توزیع موقت فقر در میان لایه های لگدمال شده بساط غارت روحانیون و جریان عظیم قاچاق برودام بماند. او یکی از مجریان آن سخن فرمانده سبک مغز سپاه پاسداران است که گفته بود پاسداران باید کسانی را سر و کسائی را زبان ببرند.

بقیه در صفحه 2

= دیدگاه =

**خطر ایران برای آمریکا : بمب اتم یا یورو**

**دکتر الیاس عاقل ( تحلیلگر سیاسی در آمریکا )  
ترجمه : احمد مزارعی**

خطر ایران برای آمریکا نه بمب اتمی، نه اسلحه کشتار جمعی و نه کمک به تروریسم بلکه خطر اصلی که آمریکا را نگران کرده است، تصمیم ایران مبنی بر تبدیل دلار با یورو در مبادلات نفتی خود در بازار بین المللی است. این تصمیم دولت ایران بمتابجه جنگ اقتصادی بر علیه آمریکاست زیرا سود شرکتهای نفتی و غیر نفتی آمریکا را بسیار کاهش داده بطوریکه موجب ورشکستگی بسیاری از این شرکتهای خواهد گردید.

بقیه در صفحه 6

## سرکوب ، آخرین امید .....

کروبی و رفسنجانی دو کاندیدای دیگر هستند. کروبی که این روزها تا بخواهی وعده های درشت می دهد، همان کسی است که در مقام ریاست مجلس ششم حکم مرگ مطبوعات را که توسط رهبر صادر شده بود تحت عنوان "حکم حکومتی" به حلق مجلس ریخت. از او به عنوان یکی از 60 نفری نام برده می شود که از شهرام جزایری رشوه گرفته است. کروبی در کودتای خزنده تشکیل مجلس هفتم با دلالتی خود مانع گسترش شکاف در میان جناح های رژیم شد و نقش محلل جناح ها را به دقت و طوری بازی کرد که بعدا وقتی کار مجلس ششم به پایان رسید، خامنه ای او را مانند بسیاری از مهره های بیکار شده به بارگاه خود کشید و مورد حمایت قرار داد.

و بالاخره از میان مردانی که مدعی اند می توانند کشتی بحران زده نظام را در دوره سخت کنونی به ساحل نجات بکشانند، هاشمی رفسنجانی است که چندان نیازی به توصیف ندارد. او طراح برنامه تعدیل اقتصادی است که میلیونها نفر را در ایران به خاک سپاه نشانده است؛ شکاف طبقاتی را بشدت گسترش داده است، رانت خواری و آفازاده گی و غارت شدید و بی رویه ثروت های ملی، فساد ساختاری، درهم شکستن پیکره نظام آموزش و پرورش و بهداشت و درمان محصول اوست. بخش اصلی قتل های زنجیره ای در دوره صدارت فلاحیان صورت گرفت که وزیر اطلاعات رفسنجانی بود.

در میان گروه مدعیان، شانس هاشمی رفسنجانی بیشتر از دیگران ارزیابی شده است، با این حال او هنوز به طور رسمی نامزدی خود را برای انتخابات ریاست جمهوری اعلام نکرده است. رفسنجانی سیاستمداری حیلہ گر و محتاط است که معمولا بر اساس شناخت دقیق از قدرت واقعی به شیوه ای مصلحت اندیشانه عمل می کند. تعلل او به خاطر آن است که می داند در پشت همه بازی ها و وعده ها و تبلیغات انتخاباتی آنچه سرنوشت انتخابات را تعیین می کند، اراده دستگاه ولایتی است. او می داند که این دستگاه با توجه به وضعیت وخیم بین المللی رژیم مشغول سبک سنگین کردن این است که چه کسی را به عنوان رییس جمهور برگزیند و چون مطمئن نیست که او انتخاب اصلی دستگاه ولایتی است تعلل می کند؛ ضمن این که با این کار تعادل بازی جناح ها را هم می زند و نیروی بیشتری از هر دو طرف به سود خود آزاد می کند.

ولی نکته اصلی این است که هیچ يك از مردان نظام، هیچ طرحی برای بیرون کشیدن کشتی در گل نشسته آن از بحران ندارند. نظام بر این واقعیت آگاه است و به همین جهت 8 سال تمام سیاستی را پیش برد که بتواند در شرایط به شدت بحرانی در مقابل مردم یک دولت سرکوب بگذارد. دولت سرکوب به آخرین امید رژیم برای ماندن در قدرت تبدیل شده است. اگر دولت امید آقای لاریجانی یک معنا داشته باشد، همین است.

به نقل از سایت روشنگری

<http://www.roshangari.net>

کاندیدای دیگر محسن رضایی فرمانده اسبق سپاه پاسداران است؛ مردی که دفتر کارش در قصر فیروزه حداقل دو میلیارد تومان می ارزد! رضایی ظاهرا بیش از حد به "نسل سوم" علاقه مند است، هر چه باشد او در این زمینه زمانی که فرمانده کل سپاه بود سابقه دارد و دستش تا مرفق به خون صدها هزار جوانی که در جبهه های جنگ جان خود را از دست دادند آلوده است و در جنایات سنگین نظام در حق جوانان سهم دارد. او حالا که علیرغم همه مساعی اش نتوانسته است در دل شورای محافظه کاران به عنوان نامزد اصلی در انتخابات جا باز کند، دوره افتاده است و وعده می دهد که اگر او را رییس جمهور بکنند، تحول اقتصادی ایجاد خواهد کرد. او ژاپن، چین و مالزی را به عنوان نمونه های مطلوب خود دانسته و در سلسله برنامه های "تا انتخابات" که هر شب از شبکه دو سیمای جمهوری اسلامی پخش می شود در تازه ترین ادعا، گفته است که 30 درصد مدیریت های کشور را به نسل سوم خواهد سپرد.

دیگر سردار قالیباف فرمانده نیروی انتظامی است که او هم از مریدان رهبر است. قالیباف را باید یکی از "شاهکارهای" دستگاه ولایتی دانست. شاهکار از این بابت که در فزافکنی آدم مبتکر است. او در 10 بهمن در پنجمین همایش سراسری رابطین اتحادیه تشکل های دانشگاه آزاد تهران با اعتراف به وجود يك هزار رشوه خوار در دستگاه ناچا، گناه رشوه خواری را به گردن مردم انداخته و گفته بود: "بر اساس بررسی های صورت گرفته، 70 درصد رشوه گیرهای کارکنان نیروی انتظامی ناشی از تمایل خود مردم و تنها 30 درصد به خواست کارکنان است".

قالیباف با این "استعداد" خود می تواند در "شکوفه" کردن شبکه سراسر فساد حکومتی نقش مهمی ایفا کند. اما البته ستاره بخت او در انتخابات ریاست جمهوری بسیار ناچیز است.

در میان کاندیداهای دیگر علی اکبر ولایتی است؛ وزیر خارجه اسبق جمهوری اسلامی، مشاور رهبر در امور بین المللی، عضو کمیته ترور میکونوس. برنامه های انتخاباتی او نسخه بی رنگ شده برنامه های موتلفه است.

کاندیدای دیگر احمدی نژاد شهردار حزب اللهی تهران است؛ مردی که وقتی از اردبیل به تهران آمد با پیشنهاد تبدیل میدادین تهران به گورگاه قربانیان جنگ، جامعه را بهت زده کرد. او تا توانست آسفالت های نازک روی خیابان های تکه پاره تهران کشید تا دل مردم را به "مدیریت حزب الهی" جلب کند، هر چند او با پروژه کشیدن ریل هوایی در تهران و میلیاردها سرمایه ای که معلوم نیست چطور مصرف شده و با تبدیل شهرداری به يك مرکز نیمه تجاری که در حوزه های بسیاری از جمله بازار میوه و تره بار دست گذاشته است، نشان داده است که در زمینه شناخت زمینه های رانت خواری دست کمی از هیچ يك دیگر از مدیران نظام ندارد. البته او شانس زیادی ندارد و همان کسی است که حمید رضا ترقی از حزب موتلفه که یکی از نیروهای اصلی تصمیم گیرنده در شورای هماهنگی محافظه کاران چند ماه پیش او را "کوتوله سیاسی" خوانده بود.

## خواست های بیانیه 565 ...

تجاری امپریالیستی نظیر بانک جهانی و سازمان جهانی تجارت و شرکت های فراملیتی بر دولت ها؛ از زیر ضرب رفتن معنای حق حاکمیت ملی در رویکردهای جهانی سازی نئولیبرالی؛ از سیاست تجاوزگری، جنگ افروزی و سلطه گری امپریالیستی؛ از تلاش آمریکا برای تبدیل کردن سازمان ملل متحد به دفتر اجرایی پنتاگون و C.I.A.؛ از سیاست های جهانی و خاور میانه ای آمریکا؛ از طرح " خاورمیانه بزرگ " که در آن آمریکا می خواهد تمامی منطقه را به حیاط خلوت و قلمرو تحت کنترل خود تبدیل کند؛ از سرهم کردن حکومت های دست نشانده و مطیع در اروپای شرقی، آسیای میانه، افغانستان، عراق؛ و از طرح های در دست مطالعه و تدارک برای ایران و سوریه؛ از محاصره ایران توسط ارتش آمریکا در دورتادور مرزهای کشور و ارسال کماندوها و هواپیماهای شناسایی، یک کلام در بیانیه نیست. آیا این سکوت، تصادفی است؟!

### ب - مسائل اقتصادی

بیانیه در تبیین مسائل اقتصادی ایران، به تنزل نرخ رشد، به کاهش بهره وری، افت درآمد سرانه، به " فرورفتن حدود ۵۰ درصد جمعیت به زیر خط فقر در شرایط تورمی شدید و تمرکز ثروت های عظیم در داخل و خارج از کشور در دست عده ای اندک ( کمتر از دو درصد جمعیت کشور )، و به " ناتوانی حکومت در تبدیل امکانات و درآمدهای ارزی و ریالی به سرمایه گذارهای تولیدی و فزاینده که حاصل آن عدم ایجاد اشتغال مناسب و کافی برای جوانان و بهبود سطح زندگی همگانی است" اشاره می کند.

بیانیه مدعی است که مسائل و نابسامانی های اقتصادی و معیشتی، " از فساد و سوء استفاده از امکانات کشور توسط بنیادها و نهادهای وابسته به حکومتگران بدون دادن مالیات، و از هم گسیختگی و انضباط تولید و کار، از رواج اسراف و سوراخچرانی در جامعه، از ایجاد جو دلمردگی و حرمان زدگی در کشور، از تشویق تعطیلات ضد تولید و کار و خشکاندن ریشه شادی و سرفرازی در مردم سرچشمه می گیرد".

یعنی بجز مورد " از هم گسیختگی و انضباط تولید و کار" - که ناراضی و مخالفت بیانیه تحلیلی با اعتراضات کارگری را منعکس می کند - در " تحلیل" بیانیه، همه دلایل نابسامانی اقتصادی کشور، فقط و فقط در فساد، سوء مدیریت، و ایدئولوژی حکومت ریشه دارد.

فساد، ایدئولوژی، و سیاست های اقتصادی حکومت اسلامی را نمی توان در تحلیل نابسامانی های اقتصادی ایران نادیده گرفت؛ اما همه این ها در چهارچوب نظام اقتصادی سرمایه داری، و در متن مشی عمومی نئولیبرالی عمل می کنند و فقط در حد تشدید کننده تضادها و بحران ها ی ذاتی این نظام، و تکمیل کننده مصائب همه جانبه ی این مشی عمومی نقش دارند. بیانیه نقش حکومت را در اوضاع اقتصادی چنان مطلق می کند که گویی اگر یک حکومت بری از فساد، " شایسته سالار" و لائیک جای حکومت فعلی را بگیرد، " عدالت اجتماعی" را برای آن اکثریت 98 درصدی؛ و " سعادت و رفاه" را برای آن 50 درصدی که بیچاره به ارمغان خواهد آورد، و منظر بهشت بر تابلویی از جهنم که بیانیه تحلیلی گوشه ای از آن را بالا زده است، ظاهر خواهد شد!

بیانیه نویسان، وعده " یک نظام اقتصادی پویا و کارآمد بر پایه تامین عدالت اجتماعی و در راستای توسعه پایدار" را می دهند. این که نظام اقتصادی مورد نظرشان، سرمایه داری است، بدیهی است؛ اما پویایی و کارآمدی آن را با چه مشی و سیاستی تامین خواهند کرد؟ اگر غیر از مشی و سیاست خانه خراب کن نئولیبرالیستی است ( که مشی عمومی و مشترک " حاکمیت انتصابی"، و شدیدتر از آن، رئیس جمهور و مجلس منتخب ششم بوده است)، چرا حتی یک کلمه در رد آن ننوشته اند؟!

برای " توسعه پایدار"، کدام الگوی توسعه را در نظر دارند؟ الگوی مالزی، سنگاپور و کره جنوبی؟ الگوی ژاپن و تایوان؟ الگوی ترکیه؟ الگوی چین؟ الگوی تایلند، مکزیک، فیلیپین؟ الگوی روسیه، یا ... ؟ چرا نمی گویند که کدام یک از این الگوهای " عدالت اجتماعی و رفاه و سعادت!!" را برای استثمار شدگان و محرومان ایران در نظر دارند؟!

بورژوازی بیرون از حکومت برای آن که جامعه را- که اکثریت آن را طبقات استثمار شده و محروم و تحت ستم تشکیل می دهند - به سیاهی لشکر، و اگر لازم شد، به لشکر خود در راه منافع خویش تبدیل کند، ندای " همبستگی ملی" و " اتحاد ملی" سر می دهد؛ منافع خود را " منافع ملی" نام می دهد و می کوشد بعنوان سخنگوی " ملت" ظاهر شود تا بتواند سیر مبارزه عمومی با حکومت را در جهت منافع طبقاتی خود هدایت کند.

امضا کنندگان " بیانیه تحلیلی 565 نفر" بر آن اند که: « حاکمیت انتصابی با ناتوانی در شناسایی و دفاع از منافع ملی و حیاتی کشور در برابر جهان خارج و عاجز ماندن از حل مسائل و مشکلات داخلی، شایستگی و صلاحیت مدیریت کشور را ندارد».

اتفاقاً همین " حاکمیت انتصابی" هم مدعی منافع ملی و حیاتی کشور در برابر جهان خارج و مسائل و مشکلات داخلی است؛ و طبعاً او هم آن ها را با منافع خود تعریف می کند و از این جهت هم هست که خود را برای مدیریت کشور شایسته ترین و اصلح می داند!

اکثریت مردم ایران از ضدیت همه جناح های جمهوری اسلامی با منافع خود و ناتوانی آنان در حل مشکلات مردم آگاه شده اند؛ اما باید مشت بورژوازی رقیب این حکومت را هم برای مردم باز کرد و نشان داد که شناخت اینان از منافع مردم و مسائل حیاتی کشور تا چه اندازه است و دفاع شان از " منافع ملی" به چه معناست! من در این نوشته قصد دارم نشان بدهم که آن طبقات و جریان های سیاسی که از طریق بیانیه 565 نفر نمایندگی می شوند، چه شناختی از مشکلات اساسی اکثریت مردم و چقدر شایستگی و صلاحیت مدیریت کشور را دارند!

نگرش بیانیه نویسان نسبت به " منافع ملی" و مسائل حیاتی کشور؛ علت یابی آنان از بحران ها و نابسامانی های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی؛ و نهایتاً راه حل هائی را که ارائه داده اند، در چند عرصه مهم به اختصار مورد اشاره قرار می دهیم.

### الف - " منافع ملی" در عرصه بین المللی

" منافع ملی ایرانیان در عرصه بین المللی که از هر سو مورد خدشه قرار گرفته است"، در " تحلیل" بیانیه فقط به منافع اقتصادی منحصر است، و منافع اقتصادی هم در دید بیانیه نویسان، فقط منفعی را شامل می شود که با میزان عایدات بورژوازی اندازه گیری می شود: " عبور نکردن نفت آسیای مرکزی و حوزه دریای مازندران از راه ایران، مانع ترافیکی در احداث خط صدور گاز ایران به هندوستان از مسیر پاکستان، بهره برداری گسترده قطر از منابع نفت و گاز مشترک در خلیج فارس و کاهش نفوذ ایران بر بخش عمده منابع این پهنه آبی ... عدم پذیرش درخواست جمهوری اسلامی برای عضویت در سازمان تجارت جهانی و دبیرکلی اوپک ... عدم فروش هواپیماهای ایرباس به ایران...".

در بیانیه، از تهدید استقلال و حق حاکمیت سیاسی مردم و از تهدید به تهاجم نظامی آمریکا کلامی نیست. هیچ اشاره ای به این حقیقت نیست که دولت آمریکا و متحدان اش برای جلوگیری از استقرار یک دموکراسی مستقل و متکی بر مردم در ایران، در حمایت و تقویت هر حکومت مرتجع و ضد مردمی و حتا مداخله مستقیم لحظه ای تردید به خود راه نخواهد داد.

اما چرا " منافع ما ایرانیان در عرصه بین المللی از هر سو مورد خدشه قرار گرفته است"؟ بیانیه نویسان، علت آن را فقط و فقط " سیاست های تنش آفرین حکومت ایران با جهانپان" و " سیاست خارجی دشمن ساز" حکومت مرتجع می کنند. البته در زمینه " تنش آفرینی و دشمن تراشی" حکومت هر چه گفته شود، باز هم کم است. اما در " تحلیل" بیانیه، همه چیز به سیاست حکومت خلاصه شده است. از فرمانروایی و دیکتاتوری مؤسسات مالی و

## خواست های بیانیه 565 ....

گسترش شمار کارتن خوابان و کودکان خیابانی؛ یخ زده شدن دهها نفر از آنان در شبهای سرد و یخبندان؛ رواج دزدی و قتل و بزهکاری و پر شدن زندان ها؛ بیکاری دائمی دستکم یک پنجم جمعیت در سن کار و یک سوم جوانان در سن های بیست تا سی و پنج سال بویژه زنان تحصیل کرده جوان در شهرها؛ در معرض فروش و سوء استفاده قرارداد زنان و جوانان ایرانی در کشورهای خارج؛ و غیره و غیره.

در بیان علت این نابسامانی ها، بیانیه به چیزی غیر از " ربع قرن بی توجهی [ حکومت اسلامی ] به تاریخ، ادب، فرهنگ و تمدن ایران زمین و آثار و مفاخر ملی آن " اشاره نمی کند. با این " تحلیل روانشناختی و توضیح فرهنگی - ادبی از بحران اجتماعی و روانپریشی جامعه، لایذ علاج آن هم از دید بیانیه نویسان فرهیخته و عموماً دانشگاهی ما، ترویج تاریخ، ادب، فرهنگ و تمدن ایران زمین و آثار و مفاخر ملی آن است!! باز هم دریغ از یک کلمه در باره اثرات سرمایه داری و ستم طبقاتی؛ اثرات لیبرالیسم اقتصادی؛ اثرات جامعه پول مدار بر اکثریت ندار؛ اثرات مردسالاری و ستم جنسی بر زنان و دختران؛ و اثرات ستم ملی بر شیوه زندگی، بر معیارهای ارزشی، بر اخلاقیات، روحیات و فرهنگ مردمان؛ زنان و مردان و کودکانی که علاوه بر ظلم سیاسی و ظلمت ایدئولوژیک حکومت اسلامی، ستم های مرکب یاد شده را هم تحمل می کنند.

### د - مسائل زنان

بیانیه در " تحلیل " از مسائل حیاتی ایران، چیزی را که اصلاً ندیده یا قبول نداشته، یکی از مسائل بنیادی جامعه، و مشکل حاد نیمی از جمعیت، یعنی ستم جنسی بر زنان و نظام مردسالار است. در رابطه با آنچه به زنان مربوط می شود، بیانیه چیزی بیش از اشاره به بیکاری بخشی از زنان تحصیل کرده جوان در شهرها؛ " رواج فساد بخاطر مجرد ماندن همیشگی زنان جوان در نتیجه عقب افتادن سن ازدواج برای جوانان در اثر بیکاری و فقر؛ " و " در معرض فروش و سوء استفاده قرار گرفتن زنان در کشورهای خارج " را قابل ذکر نیافته است. حتی در جایی که از برخوردهای سرکوبگرانه حاکمیت سخن می گوید، فقط " اندیشمندان، نویسندگان، روزنامه نگاران، فعالان سیاسی و جنبش های پویای فعال دانشجویی " را به خاطر می آورد و نه فقط از سرکوب خلق های ایران، سرکوب شورشی های شهری، سرکوب جوانان و سرکوب کارگران چیزی نمی گوید، بلکه سرکوب روحی و فیزیکی مستمر زنان و دختران را هم قابل اشاره کردن نمی یابد.

در مطالبات بیانیه مسأله مبارزه با ستم جنسی و نظام مردسالار جانی ندارد؛ و این تضاد فی نیست، چون در آنجا که از " نادیده انگاشتن حقوق شهروندی برابر برای همه زنان و مردان " توسط حکومت انتقاد می کند، می توان دریافت که برای بیانیه نویسان، ستم جنسی و نظام مردسالار موضوعیت ندارد و از نظر آنان اگر زنان مسأله ای دارند، مسأله شهروندی است و با تأمین حقوق برابر برای شهروندان، مسأله زنان هم حل می شود؛ یعنی اگر زنان از همین " حقوق شهروندی " که مردان در جمهوری اسلامی دارند برخوردار بودند، در همین حکومت هم مشکلی اساسی نمی داشتند!

### ه - مسأله ملی

نگرانی از تجزیه ایران در بیانیه تحلیلی موج می زند. این نگرانی، بیجا هم نیست؛ اما هم " تحلیل " بیانیه از ریشه این خطر، و هم بالطبع راه حلی که ارائه می دهد، بر نگرشی نسبت به یکی دیگر از بنیادی ترین مسائل ایران یعنی مسأله ملی استوار است، که خود از مبادی و محرک های عمده این خطر بوده و هست.

بیانیه از " تهدید هویت تاریخی و تمامیت ارضی و منافع ملی کشور با انتشار نقشه ارمنستان بزرگ در روزهای اخیر، نقشه آذربایجان گسترش داده شده (شامل "اران"، جمهوری آذربایجان و آذربایجان تاریخی ایران) " سخن می گوید.

" عدالت اجتماعی " که بیانیه تحلیلی وعده اش را می دهد - شعار مشترک از بورژوازی عوام فریب گرفته تا چپ خلقی - که رادیکال ترین مضمون آرمانی اش عدالت در توزیع؛ و معنای اجرایی آن در بهترین حالت، افزایش قدرت خرید و دسترسی به خدمات اجتماعی است - توسط کدام جریان سیاسی عملی خواهد شد؟ توسط جریان سوسیال دموکراسی که در زادگاه و پایگاه های تاریخی و نیرومند خود، پرچم اش را فرس زیر پای نئولیبرالیسم اقتصادی کرده و رو به هزیمت گذاشته است؟ جهانی شدن لیبرالیسم، و به عبارت روشن تر، جهانی شدن استبداد بازار آزاد، بی سابقه ترین و بی رحمانه ترین تهاجم در مقیاس جهانی به این " عدالت اجتماعی " است. چرا در " تحلیل " بیانیه هیچ اشاره ای به تعرض مرگبار و ویرانگر لیبرالیسم اقتصادی بر معیشت، امنیت، شغلی، سطح دستمزد، تأمینات اجتماعی، بهداشت، درمان، آموزش، حقوق سیاسی و اجتماعی اکثریت مردم و بر محیط زیست نیست؟ آیا نقش و اهمیت آن کم تر از انتصابی بودن حاکمان است؟ آیا بجز این است که در دستگاه " تحلیلی " بیانیه، این منافع اکثریت مردم، ربطی به " منافع ملی " پیدا نمی کنند؟ آیا معنی دار نیست که آمار تصادفات رانندگی از قلم بیانیه نویسان نمی افتد، ولی به نظام سرمایه داری و طبقاتی حاکم در ایران؛ و به تهاجم سرمایه بین المللی برای جویدن و بلعیدن تمام دنیا؛ و به لیبرالیسم اقتصادی - این بی رحم ترین ماشین کشتار جمعی و تخریب محیط زیست - حتی یک کلام اشاره نمی کنند؟

این سکوت بیانیه، علامت رضاست! و اگر ناراضیتی نمی هست، از این است که حکومت با " سیاست خارجی دشمن ساز بنسبت از انتقال تکنولوژی های حیاتی به کشور، رشد اقتصادی و تعامل هدفمند اقتصادی، صنعتی و فرهنگی ایران با جهان جلوگیری کرده " است.

آنانی که با گویش دوی خردادی آشنائی دارند، می دانند که اصطلاح جا افتاده، " تعامل اقتصادی و صنعتی با جهان " در این فرهنگ، به معنای سرازیر شدن شرکت های فراملیتی به ایران؛ پذیرفته شدن ایران به سازمان جهانی تجارت؛ تبعیت بی چون و چرا از فرامین و نسخه های بانک جهانی و صندوق بین المللی پول؛ و ادغام تمام و کمال در بازار آزاد سرمایه جهانی است. به این ترتیب، خواست بیانیه تحلیلی در زمینه اقتصادی، حذف فساد و سؤ مدیریت و اخلاخلگری های مذهبی حکومت اسلامی؛ پذیرش در خواست ایران برای عضویت در سازمان جهانی تجارت؛ و چار اسبه تاختن در راه " تعامل " با لیبرالیسم اقتصادی جهانی شده است؛ راهی که هر دو جناح رژیم اسلامی هر یک به شیوه ای ( و از قضا دولت و مجلس منتخب " اصلاحات " با بی پروائی و شتاب بیش تری ) آن را طی کرده اند و می کنند. بیانیه تحلیلی در زمینه اقتصادی چیزی فراتر از مدیریت کارشناسانه تر و تخصصی تر همین استراتژی و خط مشی اقتصادی را درخواست نکرده است؛ استراتژی و خط مشی نی که بنا بر شهادت همه کشورهای که در این مسیر رفته اند - حتی در پیشرفته ترین کشورهای " شمال " - جز فاصله گرفتن از " عدالت اجتماعی "؛ افزودن بر ارتش بیکاران، بی آینده تر کردن نیروی کار و جوانان؛ خانه نشین کردن زنان، گسترش فقر، و حذف مداوم تأمینات و خدمات اجتماعی، حاصلی برای اکثریت مردم نداشته است؛ و در ایران بعنوان یک سرمایه داری پیرامونی، تنها می تواند در جهت افزایش آمار و گسترش و تعمیق مصائبی عمل کند که بیانیه به گوشه ای از آن ها اشاره کرده است.

### ج - نابسامانی های اجتماعی

بیانیه، به مصادیق متعددی از نابسامانی های اجتماعی اشاره کرده است از جمله : نومییدی جوانان از آینده؛ اعتیاد یازده میلیونی؛ پناه بردن انبوهی از زنان و جوانان و دانش آموزان به خود کشی؛

## خواست های بیانیه 565 ....

ملت های ساکن ایران را برای پیکار مؤثر با سرمایه داری و امپریالیسم؛ یکپارچگی جنبش های زنان در سراسر ایران برای نبرد کارساز با مرد سالاری؛ پیوند جنبش های اجتماعی در مناطق مختلف ایران را برای کارزاری نیرومند علیه نئولیبرالیسم؛ همبستگی جنبش های ملی و همراهی و همگامی نیروهای دموکرات و مترقی همه ملیت ها را برای تحصیل آزادی و به کرسی نشاندن دموکراسی در پهنه سرزمین ایران ضرورتی حیاتی می دانیم.

اما ملت هائی را که هویت شان انکار و مورد تحقیر قرار می گیرد و حقوق شان لگد مال می شود، جز با زور و سرکوب نمی توان در سیم خاردار " ارضی " و زیر شلاق یک حکومت ستمگر نگهداشت. راه انسانی و دموکراتیک جلوگیری از تجزیه، نه بلند کردن شلاق خونین " تمامیت ارضی "، بلکه فقط وحدت داوطلبانه ملت هاست. و تشویق و ترغیب به این وحدت داوطلبانه، تنها از طریق به رسمیت شناختن موجودیت و تأمین حقوق ملی و برابر حقوقی ی ملل در یک کشور دموکراتیک امکان پذیر است.

نگرانی بیانیه نویسان از خطر تجزیه ایران هر اندازه جدی باشد، تحلیل شان از مسئله ملی در ایران و علل و محرک های سوق یافتن ملل به جدائی و شدت یافتن این خطر، و راهی که برای حل این مسأله در نظر دارند، چیزی جز پاک کردن صورت مسأله و کمک به تداوم این خطر نیست.

\*\*\*\*\*

همین بررسی کوتاه نشان می دهد که نویسندگان بیانیه " تحلیلی " تا چه اندازه از شناسائی مسائل اساسی خارجی و داخلی ایران نا توان اند و با راه حل هائی که می دهند، تا چه اندازه برای حل مسائل و مشکلات داخلی و خارجی کشور و هدایت مردم ایران بسوی " رفاه و عدالت اجتماعی و سعادت " از شایستگی و صلاحیت به دور اند.

انتقادات بیانیه به رژیم حاکم، کاملاً سطحی؛ محدود به " حاکمیت انتصابی "؛ مبتنی بر " سوء مدیریت و ناشایستگی " آنان؛ و نقد آن نسبت به اوضاع بین المللی و مسائل داخلی و بحران ها و ناپسامسانی های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی ایران، از موضع راست، بشدت محافظه کارانه، و بدون برش از شالوده های وضع موجود و از بنیادهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی همین رژیم است. خواست های مطرح شده در " بیانیه تحلیلی " از این فراتر نمی رود که جای حاکمیت انتصابی را حاکمیتی انتخابی؛ و جای مسئولان کارشناس و ناشایست را مدیران کاردان و شایسته ای بگیرند که بجای تمثال رهبر معظم انقلاب، منشور حقوق بشر را بالای سرشان زده باشند.

در نوشته پیشین ( " تازگی و ویژگی بیانیه تحلیلی 565 نفر " ) به این موضوع اشاره کردم که بیانیه انتظار دارد حاکمیت انتصابی به این خواسته ها گردن بگذارد. در نوشته حاضر نشان دادم که خواست های بیانیه، خواست های اکثریت مردم ایران نیستند و خواست های محافظه کارانه بورژوازی بیرون از قدرت اند که آن ها را " منافع ملی " قلمداد می کند. در نوشته بعدی، در باره مخاطبان این بیانیه سخن خواهیم گفت.

اگر زمینه ای در داخل وجود نداشته باشد، قطعاً " انتشار نقشه " نمی تواند منشأ تهدید باشد. ریشه و منشأ داخلی این خطر، در " تحلیل " بیانیه به این صورت توضیح داده شده است:

" ایجاد ذهنیت بشدت منفی در شماری از هموطنان سخت کوش وابسته به تیره ها و اقوام گوناگون ایرانی، بر اثر بی توجهی و فراهم نساختن امکانات و موجبات رشد و توسعه اقتصادی برابر در آن مناطق، عدم ایجاد فرصتهای برابر برای آنها در راستای واگذاری مسئولیتهای اساسی در اداره کشور، پدیده نگران کننده ایست که بشدت همبستگی ملی و یکپارچگی کشور را با خطر مواجه ساخته است " .

مبانی این " تحلیل " چنین اند:  
ایران کشوری کثیر الملله نیست و یک ملت است که از " تیره ها و اقوام گوناگون " تشکیل می شود.

آنچه همبستگی و یکپارچگی این ملت واحد را بشدت با خطر مواجه کرده است، ذهنی است؛ آن هم مربوط می شود به ذهنیت فقط شماری از هموطنان وابسته به تیره ها و اقوام گوناگون ایرانی.

این ذهنیت بشدت منفی بر اثر چه به وجود آمده است؟ بر اثر دو عامل: 1 - فقدان رشد و توسعه برابر اقتصادی در آن مناطق؛ و 2 - فقدان فرصت های برابر برای تصدی مسئولیت های اساسی در اداره کشور.

سبب این دو عامل چیست؟ بی توجهی.

انکار کثیر الملله بودن ایران؛ انکار هویت ملی ملیت های ساکن ایران؛ انکار وجود ستم ملی در ایران ( که نابرابری فرصت های اقتصادی و شهروندی هم بخشی از آن است )؛ سلب حقوق ملی این ملیت ها و از جمله حق اداره مناطق ملی ( و نه فقط داشتن چند نفر در " مسئولیت های اساسی کشور " )؛ مخالفت با ساختاری سیاسی که با دموکراسی سیاسی در یک کشور چند ملیتی متناسب باشد؛ دشمنی با حق این ملل برای تعیین سرنوشت خود بمتابه پایه ای ترین حق از حقوق ملیت ها و از ارکان دموکراسی در یک کشور چند ملیتی؛ سخن گفتن از حقوق ملی و حق تعیین سرنوشت را تجزیه طلبی قلمداد کردن؛ و نهایتاً راه جلوگیری از تجزیه را چماق خونین " تمامیت ارضی " دانستن؛ همه این ها اسباب و محرک های جدائی و تجزیه اند. اگر امروز به جایی رسیده ایم که یکپارچگی ایران مورد تهدید و بشدت با خطر مواجه است، نه محصول " انتشار نقشه ها " ست، و نه به تنهائی ناشی از نقشه های آمریکا برای فشار بر " حاکمیت انتصابی " ( که بیانیه تحلیلی حتا اشاره ای به این عامل تهدید نمی کند). زمینه و بستر تأثیر گرفتن از این محرک ها را رژیم های پهلوی و اسلامی با همان ایدئولوژی و سیاستی آماده و مساعد کرده اند، که " تحلیل " بیانیه هم از مسأله ملی بر آن استوار است.

ما کمونیست ها هم با تجزیه ایران مخالفیم، اما نه بخاطر انگیزه های سخیف و بورژوائی ی ناسیونالیسم ایرانی نظیر " هویت تاریخی و تمامیت ارضی و منافع ملی " که بیانیه نویسان به آن تکیه کرده اند؛ بلکه بخاطر آن که وحدت طبقه کارگر و همه استثمار شوندهگان و مزد بگیران همه

## خطر ایران برای آمریکا ....

این رابطه ارزیابی نمود. هم اکنون این سنوالم مطرح می شود که آیا آمریکا در مقابل ایران چه خواهد کرد؟

آیا همچون عراق به اشغال نظامی دست خواهد زد و یا راه دیگری در پیش خواهد گرفت؟

باید گفت که آمریکا آنچنان در باتلاق عراق گرفتار آمده که امکان درگیری نظامی با ایران را نخواهد داشت و در ضمن جامعه بین المللی نیز کاملاً مخالف جنگ بر علیه ایران است و حتی بسیاری کشورهای مولفه با آمریکا نیز امروز مجبور شده تا نیروهای خود را از عراق فرا خوانند. دیگر اینکه ایران از عراق بسیار نیرومند تر است . ایران دارای پایگاههای موشکی در جزایر سه گانه و بر تنگه هرمز و دریای عمان مسلط است . حمله ایران به کشتیها در تنگه هرمز موجب بحران انرژی در سراسر جهان خواهد شد و قیمت نفت را تا بشکله ای یکصد دلار بالا خواهد برد. از سوی دیگر آمریکا نخواهد توانست بمانند سالهای 1953 ایران را به هرج و مرج بکشد و باعث سقوط دولت گردد. در سال 1953 آمریکا و انگلستان با راه اندازی دسته های شورشی و صرف میلیونها دلار موجب سقوط حکومت دموکراتیک دکتر محمد مصدق گردیدند. امروز ملت ایران علیرغم مخالفتشان با استبداد مذهبی اما حيله های آمریکا را نیز میدانند بویژه که جنبه های آمریکا در افغانستان و عراق را شاهد بوده اند.

تنها راه باقیمانده برای آمریکا وادار نمودن اسرائیل برای حمله به تأسیسات اتمی در ایران است و اسرائیل نیز آمادگی خود را ابراز داشته و آنچنان که شایع نموده اند اسرائیل در ماه ژوئن امسال به ایران حمله خواهد کرد. اسرائیل از اتمی شدن ایران وحشت دارد، با اتمی شدن ایران برنامه های توسعه طلبانه اسرائیل در منطقه با مانع بزرگی روبرو خواهد شد که در آن صورت دولت اسرائیل مجبور است بلحاظ سیاسی امتیازات سنگینی را برای بقاء خود در منطقه بپردازد که به میلیاردها دلار خواهد رسید.

دولت ایران سرمایه عظیمی را برای برنامه انرژی اتمی خود بمصرف رسانیده و تحت هیچ شرایطی حاضر نیست آن را متوقف کند. ایران در برابر هر گونه تهاجم اسرائیل به تأسیسات اتمی خود سکوت نخواهد کرد. پاسخ ایران به اسرائیل بسیار دردناک خواهد بود. این پاسخ شامل بهم ریختگی کل منطقه یعنی اسرائیل، کشورهای خلیج، عراق و افغانستان خواهد بود.

\* بنا بنوشته یک استاد دانشگاه ابوظبی دولت آمریکا تا کنون توانسته نفت عراق را در بازارهای بین المللی بفروش برساند زیرا نیروهای مقاومت ملی در عراق تقریباً هر روز بخشی از تأسیسات نفتی عراق را منفجر ساخته و حتی عراق نیازهای نفتی داخلی را گاه از خارج وارد کرده است .

ترجمه از سایت عربی : Amin.org



در ماه ژوئن سال 2004 ، ایران تمایل خود را مبنی بر استفاده از یورو بجای دلار ابراز داشت و این تمایل موجب خوشحالی و رضایت بسیاری کشورهای در جهان شد. رسانه های ایران شروع برنامه تازه مبادله را از اوائل سال 2006 اعلام داشته اند. با شروع این برنامه رقابتهای سختی میان شرکتهای نفتی آمریکا و انگلیس با بازار نفتی ایران نیز آغاز خواهد شد. هم اکنون اغلب کشورهای جهان که مبادلات نفتی خود را بصورت دلاری انجام میدهند مجبورند که رابطه اقتصادی خود را با دلار آمریکا حفظ نموده و هم ضرر و زیانهای آنرا نیز بپذیرند و در حقیقت ولو بطور ناخواسته موجب تقویت اقتصاد آمریکا گردند، اما با شروع مبادلات با یورو بتوسط ایران در مبادلات نفتی بسیار کشورهای انتخاب دیگری نیز برای مبادله بدست خواهند آورد. ما در اواخر سال 2005 و اوائل 2006 نتایج آشکار این سیاست اقتصادی تازه دولت ایران را در صحنه جهانی شاهد خواهیم بود. همه کشورهای و شرکتهای خریدار نفت دو راه در برابر خود خواهند داشت، خرید نفت از شرکتهای آمریکائی و انگلیسی بقیمت بشکله ای 57 دلار یا خرید از بازار بورس ایران بقیمت 37 یورو. این شروع کار اقتصادی دولت ایران موجب تقلیل عمده مبادلات نفتی شرکتهای (\*\*\*) آمریکا و (\*\*\*) انگلستان خواهد شد. زیرا این دو شرکت مبادلات خود را با دلار انجام میدهند.

بسیاری کشورهای و شرکتهای خواستار آند تا مبادله نفتی خود را از حیطه دلار خارج کنند . اما توانائی آن را ندارند، زیرا بتضعیف هر روزه دلار زیانهای عظیمی متوجه آنان میگردد. در سالهای اخیر بویژه با روی آوردن اقتصاد آمریکا به نظامی گری و تولیدات عمده در این زمینه، تولید کالاهای محلی به خارج از مرزهای آمریکا انتقال یافته که در نتیجه موجب ضعف دلار شده است . بر عکس در اروپا دولتها تقویت یورو پشتیبانی نموده و کوشش فراوانی بکار میبرند تا تولیدات محلی را گسترش دهند. بهمین مناسبت اعتبار جهانی یورو نیز بالا رفته و هم اکنون بسیاری شرکتهای بین المللی ولو بطور محدود از یورو استفاده میکنند که موجب تضعیف بیشتر دلار میشود. همگان شاهدند که از نوامبر سال گذشته قدرت خرید دلار کاهش یافته و هم اکنون یورو مساوی با 1/34 در برابر دلار است . دلار همچنین در برابر ارزهای دیگر همچون پن ژاپن و لیره انگلستان نیز عقب نشینی داشته است . گزارشهای معتبر اقتصادی سال گذشته در جهان از سقوط سریع اقتصاد آمریکا خبر دادند. هم اکنون دولت آمریکا با داشتن 665/9 بلیون دلار کسری بودجه روبروست . این وضعیت آمریکا موجب اضطراب بانکهای بین المللی شده و آنان در این زمینه به دولت آمریکا هشدار داده اند.

در سال 2000 دولت عراق نیز این برنامه را با چرا در آورد، در ابتدا بسیاری کشورهای این عمل دولت عراق را زیانبار دانسته و بان با دید تردید نگریستند . با گذشت زمانی چند و قدرت یافتی یورو در عرصه بین المللی درستی کار دولت عراق آشکار گردید، دولت عراق نیز که در ابتدا دچار زیانهای مالی شده بودند توانست جبران مافات کند. از آن پس بسیاری کشورهای و شرکتهای استفاده از یورو را در دستور کار خود قرار دادند و دولت آمریکا در آن زمان متوجه شد که زیانهای بزرگی متوجه اقتصاد آمریکا گردیده است . یکی از اهداف آمریکا در حمله به عراق نیز تغییر مجدد یورو به دلار در مبادلات نفتی عراق بود که در همان روزهای اول اشغال بتوسط یال بربرم بتصویب رسید.\*

بعلت اصرار ایران برای مبادله نفتی با یورو در بازار جهانی، کشورهای زیادی در جهان تشویق به دنباله روی از ایران شده اند. هم اکنون بعضی کشورهای آمریکائی لاتین، روسیه بسیار کمپانیهای بزرگ در عربستان راه ایران را دنبال کرده اند، بویژه در مورد عربستان باید گفت که شرکتهای سرمایه گذار در این کشور برنامه های خود را در رابطه با مبادلات یورو گسترش داده اند. تبلیغات گسترده دولت آمریکا را بر علیه ایران مبنی بر ساختن سلاح کشتار جمعی، تروریسم و دخالت در لبنان را باید بیشتر در

## مضمون مسئله ملي و پديده پان ايسم در ايران

### يونس پارسا بناب

#### پيش گفتار

بررسي يافته ها و تحقيقات در رشته هاي علوم جامعه شناسي زبان و تبارشناسي (اتنولوژي) نشان ميدهد، که در حال حاضر جهان به سوي پذيرش اصل حق تعيين سرنوشت ملي، اصل تنوع و تکثر ملي، اتنیکي و مذهبي و نژادي پيش رفته و راهبرد يك پارچگي و همبستگي و یکسان سازي دولتي - کشوري با توسل به اهرم سرکوب و ستم، کارايي خود را پيش از پيش از دست داده است. اعمال اهرم سرکوب و ستم ملي تنها يك راه حل موقت و سرپوش گذاشتن بر واقعيت انکارناپذير وجود فرهنگهاي گوناگون ملي و محلي است، که عموماً با وقوع بحرانهاي اقتصادي همراه با ضعف و فساد دولتي مرکزي و افزايش درجه ي اجحاف دوباره سر بر خواهد آورد و چه بسا چهره ي قهرآمیز و آشنی ناپذیر به خود گرفته و ضرب خطر جدایی طلبی و تجزیه خواهی و فروپاشی دولت - کشوري در جوامع کنیروالملة ای مثل ایران را بالا خواهد برد. جامعه شناسان مسایل ملي، تنوع اتنیکي و فرهنگي در کشورهاي مختلف جهان را هرگز به معنای پس رفت به شرایط قبيله اي و ملوک الطوايفي گذشته و در نهایت وقوع جنگها و درگیری هاي قومي و ملي نمیدانند. آنها اعتقاد دارند، همانطور که تمامی نهادها و ساختارهاي سياسي، اجتماعي و اقتصادي از اصل تکثرگرايي و پلوراليسم تاثیر پذيرفته اند، مليت ها و فرهنگها نیز از این امر مستثني نیستند. تلاش در جهت دستيابي به هويت ملي و فرهنگي و برخورداری از اصل حق تعيين سرنوشت، خواست اکثريت مليتهاي گوناگون در تمامی کشورهاي است که مثل ایران دارای تکثر فرهنگي و ملي هستند. در حال حاضر از 189 کشور عضو سازمان ملل متحد، نزدیک به 150 کشور، کنیروالملة و چند زبانه محسوب میشوند. در آن کشورهايي که هنوز مسئله ي ملي يکي از موانع بزرگ پيش رفته است، دولتها و نهادهاي سياسي و فرهنگي باید راه حلهاي مناسبی اتخاذ نمایند، که ضمن حفظ هويت ملي و فرهنگي مليتهاي مختلف، هم بستگي کشوري و اتحاد بين آنها نیز تقويت گردد. به نظر نگارنده، این امر - يعني اتخاذ راه حل هاي مناسب - يکي از پيش زمينه هاي اساسي براي ایجاد جامعه اي دموکراتیک و مستقل و آزاد از مدار نظام جهانی سرمایه (امپریالیسم) در هر کشوري مثل ایران میباشد. کشورهاي توسعه یافته سرمایه داري "مرکز" ("جهان اول") بعد از مدت زمانی که گرفتار تلاشها، کشمکشها، و جنگهاي قومي و ملي بودند سرانجام به يك همگونگي کشوري و دولتي در کشورهايي مانند سوئیس و فرانسه در سايه ي رسمیت یافتن هويتهاي ملي و پذيرش اصل حق تعيين سرنوشت ملي - البته به طور نسبي آن هم به خاطر هژموني سرمایه - دست یافته اند. اما در اکثر کشورهاي توسعه نیافته ي "پیرامون" ("جهان سوم") همگونگي کشوري و اتحاد مليت ها به خاطر علل تاريخي و سياسي، که عمدتاً ناشی از چگونگي حرکت سرمایه ي جهانی در این کشورها بوده است، ایجاد نشده است. در حالی که مليت هاي متنوع از نظر زباني، مذهبي، نژادي و اتنیکي در اکثر کشورهاي توسعه یافته با حفظ هويت خود با آرامش در کنار همديگر زندگی میکنند، ما شاهد ناآرامي ها و جنگهاي شديد ملي - اتنیکي در کشورهاي توسعه نیافته هستیم. يکي از عوامل دردناک و تاريخي این وضع در کشورهاي توسعه نیافته، رد و طرد اصل حق تعيين سرنوشت ملي و شیوع پان ايسم در این کشورها، بویژه در دوره ي پس از پایان "جنگ سرد" (1990-2000) میباشد. در این نوشته، بعد از پرداختن به رشد پديده ي ستم ملي و عدم پذيرش اصل حق تعيين سرنوشت ملي (مضمون اصلي مسئله ي ملي)، به چند و چون عروج دوباره ي شوونیسم ملي و پان ايسم در ایران، که به نظر نگارنده يکي از عوارض اصلي جهانی تر شدن سرمایه (گلوباليزاسيون) است، میپردازیم.

## پيشينه ي رشد ستم ملي در ايران

يك بررسي اجمالي از سيماي اتنیکي و هويت مليت هاي متنوع ساکن ایران(1)، به روشني نشان ميدهد که ایران کشوري است کنیروالملة و مضامين مربوط به مسئله ي ملي - بویژه ستم ملي و اصل حق تعيين سرنوشت - مسایل مهم و پیچیده اي هستند که حل آنها براساس يك مشي دموکراتیک دارای اهميتي حياتي است. چرا که تا زمانی که ستم ملي جای خود را به آزادي ملي و احقاق حق تعيين سرنوشت خویش در بين مليتهاي گوناگون ساکن ایران غيرممکن خواهد بود. در ایران اگرچه ستم بر اقليتهاي قومي و مذهبي در دوران قبل از ایجاد و رشد مناسبات سرمایه داري اعمال میگشته است و مظاهر گوناگون برتري طلبی قومي (اتنیکي) از طرف حاکمان مستبد - از بهره کشي و غارت گرفته تا قتل عام و حبس و تبعید - فراوان بوده، اما این نوع ستم ها با نوع ستم ملي عصر ما فرق ماهوي داشته اند. ستم ملي به عنوان مضمون اصلي مسئله ي ملي، يك پديده ي جديد است که از نظر تاريخي يکي از عوارض رشد مناسبات سرمایه داري است. اساساً ستم ملي و مبارزه عليه آن از ویژگی هاي عصري است که در آن رشد مناسبات سرمایه داري براساس حرکت سرمایه در سطح جهانی و عوارض ناشی از آن - تقسیم کار و ازدیاد روزافزون داد و ستد کالا بين ملت ها - به وجود و توسعه ي بازار داخلي اهميت حياتي میبخشد. تسلط بر بازار داخلي و محلي و حراست از آن، عامل اصلي رقابت بين سرمایه داران بزرگ مليتهاي مختلف گشته و به همراه خود اجحاف و تبعیض به بار میآورد. اوضاع فلاکت بار و بحرانهاي ويران گر ناشی از جنگهاي خانمانسوز در ده سال گذشته در مناطق بالکان (يوگسلاوي) و قفقاز و آفریقای مرکزي و غربي و در شاخ آفریقا (بين اتیوپی و اريتريه) گواهي بر این مدعا است. از زمانی که بازار آزاد و راه سرمایه داري خصوصي، بویژه در ده سال گذشته (بعد از فروپاشي بلوک شرق و شوروي) به تدریج به این مناطق معرفي گشته اند، هرج و مرج اقتصادي و فروپاشي اجتماعي، تورم و احتکار، و بالاخره جنگهاي خانمان سوز بين مليتهاي گوناگون در مناطق فوق الذکر به نحو غيرقابل تحملي رو به افزايش نهاده اند.

در اواخر قرن نوزدهم، در ایران نیز با رشد مناسبات سرمایه داري، بيداري ملي در بين اقوام و اتنیک هاي گوناگون ساکن ایران شروع شد. به ميزان رشد رقابت بورژوازي براي تسخير بازار، رقابت بين سرمایه داران مليتهاي مختلف نیز تشديد يافت و به همراه خود ستم ملي و اجحافات و تبعیض به بار آورد و بالاخره شرایط را براي رشد مبارزات ملي توسط مليتهاي مغلوب و تحت ستم فراهم ساخت. ولي پديده ي ستم ملي در ایران، پس از شکست انقلاب مشروطيت و عروج رضاشاه پهلوي به قله ي ديکتاتوري در بعد از کودتاي سوم اسفند 1299 خورشیدی (21 فوریه 1921) وارد مرحله ي جديدي از سير تکاملي خود گشت.

#### رشد شوونیسم و پان ايرانیسم

در دوره ي ديکتاتوري بيست ساله ي رضاشاه، ایران به طور کامل در مدار و حوزه ي نظام جهانی سرمایه قرار گرفت و ستم ملي نیز در سايه ي شکل گيري و توسعه ي پديده ي نوظهور پان ايرانیسم سراسري گشت و به مضمون اصلي مسئله ي ملي در ایران تبدیل شد. در جریان سالهاي 1300 خورشیدی (1920 ميلادي) رژیم رضاشاه، بعد از قلع و قمع آزادي خواهان و کشتار مبارزان مليتهاي مختلف، دست به يك سلسله سياستهاي فرهنگي و تبليغاتي زد تا بدین وسيله با اشاعه ي اندیشه هاي شوونیستی، هژموني فرهنگي "نژاد برتر" آریايي را در سراسر ایران بسط دهد. در سالهاي 1310 خورشیدی، با رشد فاشیستی در اروپاي باختری و روی کار آمدن حزب نازي به رهبري آدولف هیتلر در آلمان، رضاشاه و طرفدارانش با کسب حمايت از فاشیست هاي اروپا، به بورش فرهنگي و نژادپرستانه ي خود عليه مليتهاي مختلف ایران شدت بخشیدند. در این دوره، اتخاذ سياست درهاي باز توسط رژیم باعث گردید که اندیشه هاي فاشیستی توسط نازي ها و طرفداران بومي آنها به ایران رسوخ کرده و به رشد بیشتر ايده هاي شوونیسم آلماني - آریايي دامن زند. تحت تاثیر اندیشه هاي

برتری طلبانه نازی ها، عده ای از ایرانیان متمول و فنودال طرفدار سلطنت به فاشیسم کشش پیدا کرده و به میزان اعمال خود در ایالات اقلیت نشین علیه ملیتهای غیرفارسی افزودند. در این امر، رژیم و طرفدارانش موفق شدند عده ای از روشنفکران و علمای مذهبی را نیز با خود هم داستان سازند. در واقع، شوونیسم ملی حاکم بر بخش بزرگی از ادبیات و فرهنگ کنونی ایران، اثری بی ننگینی است که نویسندگان و محققین پان ایرانیست از دوران پهلوی ها به ارث برده اند. مروری به نوشته ها و آثار این نویسندگان در هفتاد سال گذشته نشان میدهد، که اکثر این نویسندگان نه تنها حق تعیین سرنوشت فرهنگی ملیتهای مختلف ایران را به رسمیت نمیشناسند، بلکه در زیر علم "وحدت ملی" و یا در زیر پوشش هایی چون "یکپارچگی" و "امنیت کشور" به نفي موجودیت این ملیتها پرداخته و ادعا میکنند که زبانهای بلوچی، لری، کردی "زبان" نبوده، بلکه "لهجه های محلی زبان فارسی" هستند و یا این که ترکی آذری، ترکی ترکمنی و عربی زبانهای بیگانگان بوده و توسط اعراب و مغولان بر مردم ایران تحمیل شده اند. این نویسندگان، ایرانی بودن را با آریایی بودن و تکلم به زبان فارسی یکی دانسته و "اشترک ملی" را با "اشترک کشوری" یکسان تلقی میکنند. آنها تلاش میکنند تا در اذهان مردم، "تک زبانی" را نشانه ی "وحدت ملی" قلمداد کنند و زبان رسمی را هم چون واحد پول رسمی نشانه ی هویت ایرانیان بدانند. براساس این نوع اندیشه های شوونیستی، پان ایرانیست ها یک رشته از واقعیات انتیکی و جریانهای تاریخی - فرهنگی ایران را به کلی نادیده میگیرند. در این جا به چند نمونه از تزهایی غیرعلمی و ضد تاریخی پان های ایران اشاره میکنیم:

### تذخیر تاریخی تحمیل زبان توسط مغولان

ایران کشوری است که در آن مردم به علل مختلف تاریخی و فرهنگی به زبانهای گوناگون فارسی و کردی و بلوچی و لری (آریایی)، ترکی و ترکمنی و قشقایی و افشاری (آلتایی)، عربی و عبری و آسوری (سامی) تکلم میکنند. علیرغم این واقعیات، شوونیست ها میکوشند تا ثابت کنند که زبانهای رایج در آذربایجان و کردستان و غیره، زبانهای اصلی مردم آن دیار نیست، بلکه "لهجه های محلی" بوده و یا توسط بیگانگان تحمیل شده اند. آنها ادعا میکنند که ترکی آذری، زبان مردم آذربایجان و دیگر ترک زبانان ایران نیست. زیرا زبان مردم این دیار تا آمدن مغولها به ایران، تاتی و یا لهجه ای از فارسی بوده و زبان ترکی در زمان حکومت مغولان بر مردم تحمیل شده است. به بیان دیگر، مغولها که خود شدیداً علاقمند به زبان ادبیات فارسی بودند، به مردم آذربایجان ترکی یاد داده و آنها را وادار نمودند که به ترکی صحبت کنند و این جریان باعث شد، که مردم آذربایجان زبان مادری خود را فراموش کرده و از ترس مغولان، ترک زبان بشوند. باید از این شوونیست ها پرسید، که چرا مغولان این برنامه را در ایالات دیگر ایران (مثل خراسان) به مورد اجرا نگذاشتند؟ وانگهی، مغولان - با شناختی که ما امروز از مرحله ی تکاملی و سطح تمدن آنها در آن زمان داریم - چگونه در 700 سال و اندکی قبل موفق شدند مردم آذربایجان را وادار سازند که به زبان ترکی تکلم کنند؟ اما در قرن بیستم، سلطنت پهلوی ها با پنجاه و هفت سال حکومت و داشتن آن همه امکانات و به زور اختناق و حبس و تبعید نتوانست شهرها و قصبات ترک یا کرد زبان را وادار که زبان خود را فراموش کرده و به فارسی تکلم کنند؟ معلوم نیست که مغولان با آن تکنولوژی و وسایل ارتباطی عقب افتاده و شیوه های ابتدایی چگونه قادر بودند میلیونها مردم را در خطه های آذربایجان، زنجان، همدان، قزوین، کرکوک و ارض روم، تعلیم زبان ترکی داده و حتا وادار نمایند که زبان مادری (یعنی تاتی و هرزنی و یا فارسی) را فراموش کنند. عجیب تر آن که مغولان براساس منطق شوونیست ها، با آن وسایل عقب افتاده ی تربیتی و متدهای ابتدایی در میان ایالات و دهات دورافتاده ی این مناطق، بیش تر از شهرها که مرکز تعلیم و تربیت است، موفقیت پیدا کردند. چه، ترکی رایج در دهات و در بین کوچ نشینان، خالص تر از زبان ترکی رایج در شهرهاست. کسانی که به دهات آذربایجان و همدان سفر کرده و در آن مناطق با مردم نشست و برخاست داشته اند، به این امر اذعان میکنند.

به علاوه، پان ایرانیست ها هیچ وقت به این سؤال نتوانسته اند پاسخ بدهند که مغولان چرا این کار را در مورد زبان مغولی - که زبان خودشان بود- انجام ندادند و برعکس، خودشان نیز به تدریج در میان ترکان تحلیل رفته و مثل تات ها و هرزن ها، ترک زبان شدند. برخلاف ادعای پان ایرانیست ها، تاریخ نشان میدهد که مغولان و تیموریان در دوران حکومت خود در ایران، نه تنها زبان ترکی را بر مردم آذربایجان و دیگر نقاط ایران تدریس و تحمیل نکردند، بلکه در ترویج و اشاعه ی زبان و ادب فارسی نقش مهمی نیز ایفا نمودند. در طول دو سده سالی که ایران بخشی از امپراتوری اسلامی خلفای اموی و عباسی بود، و حتی قرنها بعد از ظهور دولتهای مستقل ایرانی، اکثر نویسندگان و علما و مورخین ایرانی آثار خود را به زبان عربی - که زبان بین المللی آن زمانها در شرق محسوب میشد - مینوشتند. کتابهای کلاسیک "قانون" در حقوق و "شفا" در طب به وسیله ابن سینا، "تاریخ طبری" و "دایره المعارف الجاهلی" اثر محمد زکریای رازی، آثار "الباقیه عن القرون الجالیه" نوشته ی ابوریحان بیرونی، و "کیمیای سعادت" اثر محمد غزالی و ده ها اثر بزرگ تاریخی و علمی و فرهنگی دیگر میتوانند گواه این ادعا باشند. در صورتی که نوشتار به زبان فارسی در عصر مغولان و بویژه تیموریان به شدت پیشرفت کرد و کتابهای جاویدانی مانند "تاریخ بیهقی" اثر ابوالفضل بیهقی، "جامع التواریخ" نوشته ی خواجه رشیدالدین فضل الله طوسی و آثار امیر علیشیر نوایی میتوانند روشن گر این نکته باشند که تیموریان، مروچین زبان فارسی بودند و نه زبان ترکی.

### افسانه ی نژاد آریایی

شوونیست های پان ایرانیست مدعی هستند که ترکان ایران (آذری ها، قشقایی ها، افشارها و شاهسون ها و غیره) ترک نیستند، بلکه "نژاد" آنها ایرانی (آریایی) است. اینان بدون آن که یک معنی علمی و آنتروپولوژیکی از مفهوم "نژاد" ارائه بدهند، کوشش میکنند که در تبعیت از پان اروپا و ترکیه و یونان و کشورهای عربی از ملیتهای مختلف و متعدد ساکن ایران، یک "نژاد" مصنوعی ساخته و از آن مثل نتواری های آلمانی یک "نژاد برتر" و یک زبان واحد خیالی و بالاخره یک ملت واحد به زور سرنیزه بتراشند، تا بتوانند "استقلال ایران" را حفظ کنند. به نظر این شوونیست ها چون وحدت زبان، استقلال و حاکمیت ایران را تضمین میکند، پس اگر در آذربایجان ترکی آذری تدریس شود و مردم به آن زبان تحصیل و تدریس کنند، ایران تجزیه میشود و آذربایجان نیز از ایران جدا گشته و مثلاً به ترکیه و یا جمهوری آذربایجان الصاق میگردد. این اندیشه های شوونیستی معلول طرز تفکر نژادپرستانه و خرافات ملی و فرهنگی است، که با جهل نیز آمیخته است. تاریخ کشور ایران موثرترین گواه بر بطلان این گونه پندارهایی ها است. ایران را بعد از قرنها، ترکان سلجوقی بازسازی کردند و بعدها (در قرن شانزدهم) صفویان ترک، منسجم و متمرکزش ساختند. پان ایرانیست های ایران ادعا دارند که ترکان متعلق به یک "نژاد" و "ایرانی ها" نیز به "نژاد" دیگر یعنی "آریایی ها" که "برتر" هستند، تعلق دارند. این نظرگاه نیز پایگاه علمی نداشته و با زتاب وجود خرافات ملی است. کلمات "ترک" و "ترکان" و "ترکی"، مفهوم فرهنگی و زبانی دارند و به هیچ وجه معنی و مفهوم نژادی را در برنمیگیرند و به کسانی اطلاق میشود که زبان مادری شان ترکی باشد و یا آداب و رسوم هم زبان خود آشنا باشند. این امر در مورد کلمات "کرد" و "کردی" و "لر" و "لری" و . . . نیز صدق میکند. به علاوه، کلمه ی "آریایی" و یا "هند و ایرانی" نیز مفهوم نژادی ندارند و به گروه زبان هایی اطلاق میشوند که دارای ویژگیهای زبانی مخصوص بوده و با زبانهای ترکی - که از گروه زبانهای آلتایی است - و با زبان عربی - که از گروه زبانهای سامی میباشد - تفاوت دارند. باید تاکید کرد که اولاً آریایی نژاد نیست، بلکه به مردمی اطلاق میشود که به یکی از زبانهای آریایی (فارسی، کردی، بلوچی، لری - بختیاری، و تاجیک و غیره) تکلم میکنند؛ ثانیاً ایرانی بودن به نژاد، مذهب، و زبان و یک عقیده ویژه ی سیاسی بستگی ندارد. ایران کشوری است کنیرالملله و اصلاً هیچ ملیتی نمیتواند ادعای برتری بودن در آن را داشته باشد. وانگهی، کسانی که به برتری نژادی معتقدند، سالها اقلیتهای نژادی و ملی را مورد ستم



قرار داده و تحت نام برتری نژادی و ملی باعث بی عدالتی ها و قتل عام های متعددی در تاریخ معاصر جهان گشته اند. ایتالیایی های طرفدار موسولینی در دهه ی 1920، آلمانی های نازی با علم کردن تئوری "برتری نژاد ژرمن" در دهه های 1930 و 1940 و بعداً صهیونیست ها در دهه های پس از جنگ جهانی دوم با اشاعه ی اندیشه های نو استعماری "برتری قوم یهود" در خاورمیانه، عوامل اصلی ناامنی ها و جنگ ها در هفتاد سال گذشته در نقاط مختلف جهان بوده اند. پان ایرانیسم نیز مثل پان عربیسم، پان ترکیسم و پان هلنیسم (در یونان) و اصولاً در همه ی پان های دیگر، مغایر با اصول حق تعیین سرنوشت بوده، براساس بی عدالتی و عدم تساوی ملی پایه گذاری شده و علیه خواسته های دموکراتیک مردم عمل میکند. آیا انکار زبان کردی و یا دیگر زبانهای غیرفارسی، مخالفت با انتشار کتاب شعر، فولکلور و داستان به زبانهای دیگر و توهین به آنها میتواند موجب ترویج زبان فارسی شود و مهمتر از همه میتواند وحدت ملی کشور را تامین کند؟ سیاست برتری طلبی ملی از جمله سیاست پان ایرانیستی، نه فقط وحدت ملی کشور را تامین نمیکند، بلکه موجب نفاق و تفرقه میگردد. تنوع زبان و ملیت، جزء منابع غنی و سالم ایران است، نه عامل نفاق و تجزیه. این شوونیسم ملی و اندیشه های پان ایرانیستی است، که به جای وحدت و همبستگی، نفاق و گسستگی را باعث میگردد.

### در رد تئوری "ملت واحد و زبان واحد"

چون پان ایرانیست ها به خاطر داشتن اندیشه های نژادپرستانه و خرافات شوونیستی نمیتوانند این واقعیت را بپذیرند که ملیتهای گوناگون ساکن ایران علیرغم هر زبانی که به آن تکلم میکنند، ایرانی هستند، در نتیجه برای آنها حقوق مادی قائل نمیشوند، روی این اصل، شوونیست های پان ایرانیست به ویژگی های نژادی، مذهبی، زبانی و فرهنگی این ملیتها احترام نگذاردند و همیشه تحت شعار "ملت واحد - زبان واحد" خواسته اند که منویات شوونیستی خود را بر آنها تحمیل کنند.

در کشوری مثل ایران، انتخاب یک زبان و تحمیل اجباری آن به ملیتهای مختلف به قیمت نفی زبان ملی و مادری آنها، نه تنها عاقلانه نیست، بلکه همیشه نیز به نفاق و کینه و تفرق منجر گشته است. بی احترامی و طرد زبان و فرهنگ ملیتهای غیرفارسی در بین پان ایرانیست ها و شوونیست ها به گونه ای ریشه ای و عمیق است، که بخش وسیعی از مردم متعلق به اقلیتهای ملی قادر به خواندن و نوشتن به زبان خویش نیستند.

سیاستهای خشن انحصاری کردن یک زبان و توهین به اقلیتهای زبانی، که از دوره ی رضاشاه آغاز شده و بی رحمانه تاکنون تعقیب گشته، طوری سازمان یافته عملی شده اند که حتا بخشی از روشنفکران نیز در دام آن فرو غلتیده اند. بی تردید سیاست تک زبانی کردن یک جامعه ی چند زبانی، غالباً از روی یک برنامه ی حساب شده ی استبدادی انجام میگردد. در جمهوری اسلامی، ستم ملی یکی از اصول خدشه ناپذیر سیاست گذاری کلان میباشد. این سیاست یکی از موانع اصلی گذار و دستیابی به دموکراسی در ایران است. در این عرصه، زبان به ابزار سیاسی مبدل میشود و اثرات هم چون سیاستهایی بر خلاف نظر روشنفکران پان ایرانیست، نه به وحدت ملی، که به دشمنی و تشنت ملی میانجامد. با محروم کردن میلیونها انسان از ابتدایی ترین حقوق انسانی خویش، فقط بر دامنه ی تشنج و دشمنی ملی افزوده میشود؛ چرا که انحصاری اعلام کردن یک زبان و تکرار افسانه وار برتری آن به کاپیتولاسیون فرهنگی و سطح نابرابری های اجتماعی و فرهنگی میافزاید. واقعیت این است، که علاوه بر تئوکراسی ولایت فقیه رژیم جمهوری اسلامی، هنوز هم بعد از بیست و دو سال تجربه ناپذیر سلطنت طلبان و چه طیفهای مختلف پان ایرانیست ها نه تنها با حق تعیین سرنوشت ملی دشمنی میورزند، بلکه با حق آموزش به زبان مادری و به کارگیری رسمی آن نیز سر ستیز دارند. از نظر آنها برخورداری از ابتدایی ترین حقوق ملی، "تجزیه طلبی" است و "تمامیت ارضی" ایران را به خطر میاندازد. این اندیشه که بر شالوده ی "مدرسه ی سیاسی" دکتر محمود افشار در دهه ی 1310 خورشیدی (1930)

میلادی) در بحبوحه ی دیکتاتوری رضاشاه استوار شد، در دست نیروهای دولتی برای خاموش کردن صدای مردم و یکدست کردن جامعه به بهانه ی وحدت ملی حول محور زبان به کار گرفته شد و تاکنون نیز ادامه دارد. محمود افشار معتقد بود، که تا همه مردم ایران به زبان فارسی سخن نرانند، وحدت ملی در ایران به وجود نخواهد آمد. او که سردبیری مجله ی "آینده" و یکی از ژورنالیستهای معروف دهه ی 1310 خورشیدی در ایران بود، تبلیغ میکرد که تنها رسیدن به وحدت ملی بسط و گسترش زبان فارسی در مناطق کردستان و آذربایجان و دیگر مناطق اقلیت نشین از طریق نابودی آداب و رسوم کردی، لری، قشقایی، و عربی و کردی در آن مناطق است.

بررسی اوضاع و موقعیت کشورهای چند زبانی نشان میدهد، که تنوع زبانی نه موجب تشنت و قطع ارتباط گشته و نه به وحدت ملی - کشوری آن ها صدمه وارد آورده است. به نظر من، دیدگاهی که "وحدت ملی" در یک کشور را در تحمیل یک زبان از سوی دولتها میدانند، در واقع نادانی و بی خبری خود از اصول مردم سالاری و مدنیت حاکم بر جوامع چند زبانی را به نمایش میکشاند. اختلاف زبانی را نمیتوان با تحمیل یک زبان و غیرقانونی کردن سایر زبانها حل کرد. حضور چندین زبان در یک جامعه، نشان از یک پیشینه ی تاریخی دارد. ایران که همیشه در راه تلاقی تمدنهای مختلف و محل مهاجرت ها و نفوذها و هجوم های بزرگ تاریخی بوده، البته باید چنین تنوع اتنیکی - ملی گوناگونی داشته باشد و ملیتهای مختلف با زبانها و شیوه های زندگی متنوع در آن زندگی کنند. محروم کردن انسانها از دسترسی به آموزش و تمرین زبان مادری خویش، در واقع نادیده گرفتن آن قوم و ملیت است. با توجه به این اصل که انسانها از طریق اهرمهای زبانی است، که هویت و آرزوها و احساسات خویش را بیان میکنند و با زبان خویش با سایر ملیتها ارتباط برقرار مینمایند، تبعیض زبانی و یا ممنوع و محدود کردن نوشتار و گفتار به هر زبانی، در واقع قطع ارتباط ملیت متعلق به آن زبان و سرکوب هویت آن ملیت را نشان میدهد.

تاریخ گواه است، که قدرتهایی که درصد یک زبانی کردن یک جامعه ی چند زبانی بوده اند، همواره سیاستهای معترضان و زورمندان ی خود را نه تنها علیه اقلیتهای ملی - زبانی داخل کشورهای خویش اعمال کرده اند، بلکه نسبت به ملل همجوار خود نیز داعیه ی برتری و فرمان روابی داشته اند. این امر در مورد پان ایرانیست ها نیز صدق میکند.

### برخورد پان ایرانیست ها به ملت های همجوار ایران

پدیده ی شوونیسم و سیاست برتری طلبی پان ایرانیست ها، فقط به ایران و ملیتهای مختلف ساکن ایران محدود نمیکردد. مروری به ادبیات این طرز تفکر در هفتاد سال گذشته به خوبی نشان میدهد، که پان ایرانیستها نسبت به فرهنگ و تمدن مردم کشورهای هم جوار نیز احساس برتری و تمایلات تجاوزگرا دارند. آنها عموماً ادعا دارند که فرهنگ و تمدن خاورمیانه از ایران برخاسته است؛ سومری ها، نخستین قوم متمدن دنیای کهن، از فلات ایران به جلگه ی جنوب میان رود آن (بین النهرین) کوچ کرده و دولت خود را بنا نهادند؛ خط را نه تنها ایرانیان اختراع کردند، بلکه در این امر فینیقی ها و آرامی ها و دیگران، "ریزه خوار" آنان بودند؛ به عقیده ی بخشی از شوونیست ها، نه تنها اسلام بدون سلمان فارسی و یاران او نمیتوانست ترویج و تکامل یابد، بلکه مسیحیت نیز در اصل محصول تفکرات الهام بخش یک پیامبر ایرانی بود، که در زمان شاپور اول ساسانی ظهور کرده و بعدها در سرزمین های امپراتوری رم غوغا به پا نمود؛ پان ایرانیست ها، مضافاً ادعا دارند که ایرانیان مغلوب هیچ قومی به غیر از مغول غیرتمدن و بربر نشده اند، آن هم به خاطر خیانت مانویان! والا، پیروزی اسکندر مقدونی "افسانه" است و اعرابی که ساسانیان را منقرض ساخته و ایران را تسخیر کردند، ایرانیان بودند که سالها قبل به عراق و عربستان "مهاجرت" کرده بودند و اینک با مذهبی که در واقع اختلاطی از آموزشهای مترقی آیین زردشت و مزدک بوده به ایران بازگشتند. در نتیجه، دنیای اسلام اگر علم و هنری دارد، کلاً از ایران است. والا، اعراب "بی تمدن، جاهل و سوسمارخوار" بودند؛ و دانشمندان و

مورخیني چون ابن رشد اسپانیولی، ابن خلدون، و ابن بطوطه مراکشني، همه از طنزها و "انحرافات" تمدن بشری هستند!

## شوونیسم ملي و محلي گرايي از ویژگی های دوره بعد از "جنگ سرد" (1990\_2000)

نگاهی اجمالی به جریانات ده سال اخیر در مناطق بالکان، قفقاز، شاخ آفریقا، کردستان، آفریقای مرکزی و جنوبی و حتا کشورهای توسعه یافته ای مثل آلمان متحد، نشان میدهد که شیوع بیماری شوونیسم ملي و تمایلات محلي گرايي یکی از ویژگیهای برجسته ي اوضاع بین المللی در دوره ي بعد از "جنگ سرد" است. شیوه شوونیسم و عروج اندیشه های نفوایشستی و خرافات محلي گرايي به تدریج در این مناطق به موانع بزرگی در راه کسب واقعي آزادیهای ملي و احقاق حق تعیین سرنوشت تبدیل گشته اند. اولترا ناسیونالیستهای کروواتي و صربي و آلبانیایی در بالکان، آذري و ارمني و گرجي در قفقاز، هوتري و توتسي در آفریقای مرکزی، و چندین ملیت و قوم دیگر در آفریقای غربی - بویژه در سیرالئون و لیبیا - به جای هم بستگی و اتحاد در مناطق خود در جهت تقابل با نظام جهانی سرمایه (امپریالیسم)، علیه هم دیگر به تعرض برخاسته و زندگی میلیونها انسان را در این مناطق به خاک و خون و مذلت و فقر و بی امنی کشانده اند.

شوونیسم و وجود تمایلات برتری طلبانه و اندیشه های نژادپرستانه و در بین رهبران این ملیتها و اقوام، زمینه ای مناسب برای مداخلات هر چه بیشتر نیروهای خارجي، بویژه آمریکا و آلمان (ژاندارم مالي و اقتصادی اروپاي "متحد") را در این مناطق برای حرکت باامن تر سرمایه فراهم ساخته است.

شوونیسم ها و پان های قفقاز و بالکان و محلي گرایان و اولتراناسیونالیست ها در شاخ آفریقا (اتیوپی، اریتره، و سومالی) و در آفریقای مرکزی و جنوبی ادعا میکنند که اگر از پیوند به محور نظام جهانی سرمایه استقبال میکنند و از استراتژی "نظم نوین جهانی" (سیاست درهای باز به سوی کمپانیهای فراملی، تحت عنوان معرفی "بازار آزاد" سرمایه داری) حمایت میکنند، برای این است که بلکه فرصت و شانسی برای احقاق حقوق ملي و کشوری خود کسب کنند. ستم ملي و تبعیض زبانی که به مردم کروات و بوسنی، آذري و ارمني، امهری (در اتیوپی) و تیگره ای (در اریتریا) و . . . اعمال میشود، به رهبران این ملیتها که در ده سال گذشته به مدیران عامل شرکت های فراملی در کشورهای خود تبدیل شده اند، این "حق" و اجازه را میدهد که در مرحله ي اول به منفعت خود بیاندیشند و مناسبات بین المللی خود را بر این مینا استوار سازند. این رهبران با جدا کردن پدیده ي ستم ملي از متن تاریخی و منطق حرکت سرمایه در این مناطق و یا پذیرش پیوند به محور نظام جهانی سرمایه، اهداف ویژه خود را که در واقع باز کردن درهای بازار این کشورها به روی بانکها و کمپانی های فراملیتی است و در درازمدت با خواستها و آرمانهای زحمت کشان این کشورها در تضاد است، دنبال میکنند. اصل این اعتقاد که تعقیب "منافع ملي" - آن هم در بعد خرافات شوونیستی و نژادپرستانه - یگانه معیار این رهبران است، خود يك اصل به غایت پان ایستی است که حکم ورشکستگی اخلاقی و فرهنگی و سیاسی اندیشه های حاکم در عمل کرد آنها را در خود نهفته دارد. مطابق این استدلال، رهبران شوونیست بوسنی، کرواتی، آذربایجانی، و صربي و آفریقای، کاری به این ندارند که مداخله ي نظامی و لشکرکشی افسارگسیخته ي آمریکا به کشورهایی مثل عراق، سومالی، کوزوو و غیره در دهه ي 1990، نه تنها این کشورها، بلکه کلیت خاورمیانه و بالکان و قفقاز و آفریقای مرکزی و غربی را به زیر کنترل بلامنافع آمریکا کشیده و میلیتاریسم شبکه ي صنعتی - نظامی کلان سرمایه داری را بر آن مناطق از جهان بیش از پیش تثبیت میسازد و با کمک به تشدید و تسریع حرکت و نفوذ سرمایه ي جهانی به تعمیق بیشتر شکاف بین فقر و ثروت و گسترش نامنی در بین زحمتکشان این کشورها - که 85 درصد جمعیت آنها را تشکیل میدهند - میانجامد. کافي است به قیمت همه ي این عقب گردهای جهانی برای بشریت زحمت کش و ویرانی عراق و سومالی و یوگسلاوي و کنگو و کشتار و آوارگی میلیونها عرب و کرد و آذربایجانی و ارمني و صربي و آفریقای، رهبران این کشورها

به "حق ملي" خود، که در واقع "حقوق" بورژوايي آنها است، برسند. به عبارت دیگر، وقتی پان ایست های آذربایجان (رهبري سازمان "جبهه ي خلق" و حیدر علي اف) و ارمنستان (دانشاخ ها) و کروات ها و بوسنی ها و آلبانیایی ها (در منطقه بالکان) و شوونیست های هوتري و توتسي در آفریقای مرکزی و دیگر کشورهای آفریقا، از کسب "حق ملي" سخن میگویند، شرایط اجتماعی و سیاسی برابري ملي و اصل حق تعیین سرنوشت خویش و استقلال (اصل گسست از محور و نظام جهانی سرمایه) را مد نظر ندارند، بلکه هدف و منظورشان به سادگی جیره خواری و سهم خواهی از نظام جهانی سرمایه برای حزب و فرقه و دولت مربوطه ي خود در دامن "بربرکت" و "مقدس" بازار آزاد سرمایه داری است. تعقیب چنین هدف شوونیستی و تنگ نظرانه ای، که عملا در تضاد با اصل حق تعیین سرنوشت ملي سایر ملیتهاي تحت ستم است، طبیعتا به جای پیوند و همبستگی، نه تنها منجر به تلاقی با اهداف سایر ملیتهاي ساکن این کشورها میشود، بلکه به کشمکش و ضدیت با منافع زحمت کشان ملیتهاي خود نیز کشیده میشود. نمونه های این امر در طول ده سال گذشته در کشورهای آذربایجان و ارمنستان، در تاجیکستان و ازبکستان، در جمهوری کروواسی و صربستان و اسلونی و بوسنی و مقدونیه، در رواندا و بروندي، و در سومالی و اتیوپی و اریتره به وضوح دیده شده است. بررسی اوضاع سیاسی این کشورها نشان میدهد، که تصورات برتری طلبی ملي و زبانی و پنداربايي های پان ایستی، ایدئولوژی مشخص و تاریخی بورژوايي در این کشورها است که ریشه آزمندی آنها در جهت تسلط بر بازارهای این مناطق دارد.

در پرتو بازنگری مختصر فوق، در این جا بحث را با ارائه جمع بندی و نتیجه گیری زیرین خاتمه میدهم: ایران کشوری چند زبانی و مسکن تاریخی ملیتهاي مختلف است. این ملیتها ضمن داشتن وجهه اشتراکی متمایز (مانند زبان، فرهنگ، و خلقیات و سرزمین) وجهه اشتراک کشوری و دولتی و تاریخی - سیاسی را نیز دارا میباشند؛ که زندگی مشترک آنها در طول تاریخ پر از فراز و نشیب ایران را میسر ساخته است. این ملیتهاي مختلف، چه آنهایی که در اکثریت اند و چه آنها که در اقلیت هستند، چه آنهایی که بیش از دو هزار سال است ساکن ایران اند و چه آنها که در هزار یا پانصد و یا صد سال اخیر ساکن ایران شده اند، باید از حقوق مادی و در مسایل ملي و فرهنگی - از جمله حق تعیین سرنوشت ملي و زبانی خود - برخوردار باشند.

- 1- لیست اتنیک ها - ملیتهاي ایران (جمعیت ایران، بالغ بر 70 میلیون نفر در سال 1999)  
الف: آریایی ها (63 درصد)  
- فارس ها، کردها، بلوچ ها، مازندرانی ها، گیلکی ها، لرها - بختیاری ها، طالشی ها، هزاره ها، افغان ها (پشتوها) و تاجیک ها و غیره: تات ها و هرزنی ها و خلخالی ها و . . .  
ب: ترکان (31 درصد)  
- آذري ها، ترکمن ها، قشقایی ها، شاهسون ها، تیمورها، افشارها، جمشیدی ها، و غیره: قچرها و بیات ها و . . .  
ج: سامی ها (5 درصد)  
- عرب ها، آسوری ها، عبري ها؛  
د: ارانیه (نیم درصد)  
ه: غیره: پاکستانی ها، هندي ها، روس ها و . . . (نیم درصد)

**توضیح:** یونس پارسا بناب، متولد سال 1937 در تبریز، از آغازگران فعالیت کنفدراسیون جهانی دانشجویان ایرانی در خارج در سالهای 1963 تا 1968؛ سردبیر مجله ي انگلیسی زبان RIPEH، مجله ي "بررسی تاریخ اقتصاد سیاسی ایران"، از سال 1976 تا 1981؛ از نویسندگان نشریه ي "میزگرد" (چاپ کلن) از سال 1968 تا 1993؛ و نویسنده ي کتاب "تاریخ 100 ساله ي احزاب و سازمانهای سیاسی ایران" جلد اول (از انقلاب مشروطیت تا انقلاب بهمن) است. یونس پارسا بناب، از سال 1986 تاکنون به عنوان پرفیسور جامعه شناسی سیاسی و تاریخ سیاسی در دانشگاه Strayer واشنگتن به کار و تدریس اشتغال دارند  
این مقاله قبلا در نشریه شهروند و نیز آخرین شماره گاهنامه تئوریک - سیاسی راه کارگر چاپ شده است.

## از فعالان جنبش کارگری حمایت کنید! کارگران و کارکنان شرکت واحد اتوبوس رانی تهران در خطر اخراج و پاکسازی هستند

کارگران و کارکنان شرکت واحد اتوبوسرانی تهران در شهر محل زندگی و کار خود در "تبعید" و در خطر اخراج و پاکسازی به سر می برند! این دسته از کارگران به پشتیبانی جنبش بین المللی کارگری نیازمند اند. با مطرح کردن وضعیت بسیار دشوار فعالان کارگری در شرکت واحد اتوبوسرانی تهران، در درون جنبش جهانی کارگری و جلب حمایت هر چه گسترده تر از آنها اجازه ندهیم که سیاست ضدکارگری مقامات مسئول شرکت واحد به پیروزی برسد. لطفاً پیامهای همبستگی خود یا نامه های اعتراضی تشکلهای بین المللی را مستقیماً به این آدرس اینترنتی ارسال کنید:

[news@avayekar.com](mailto:news@avayekar.com)

توضیحاتی درباره وضعیت فعالان صنفی و سندیکائی شرکت واحد اتوبوس رانی تهران

- 1- منصور آسا لو، کارمند منطقه 7 - دریافت حکم آماده به خدمت به تاریخ اسفند 1383 و تقلیل حقوق دریافتی به یک چهارم (یعنی حدود 45000 هزار تومان) - در آستانه اخراج قطعی.
- 2- موسی پیک یار رازیقی - راننده منطقه 9 - جابجائی اجباری در سطح منطقه، قطع اضافه کاری، احضار مکرر و طرح پرسشهای بی مورد (از سوی حراست شرکت واحد).
- 3- عبدالله حاجی رومنان، کارگر توقفگاه منطقه 7 - انتقال اجباری به منطقه 8، قطع اضافه کاری، جلوگیری از ارتقای شغلی ای که قبلاً تصویب شده بود.
- 4- آیت جدیدی، کارگر منطقه 7 - انتقال اجباری به منطقه 3، قطع اضافه کاری، جلوگیری از صدور حکم ارتقای شغلی.
- 5- علی رفیعی، مددکار (برشکیار) منطقه 8 - انتقال اجباری و مکرر محل کار.
- 6- علی زاده حسینی، کارگر منطقه 7 - جابجائی اجباری در سطح منطقه 7، احضار مکرر و طرح پرسشهای بی مورد (حراست)، احضار به کمیته انضباطی، قطع اضافه کاری، احضار جهت بازجویی به خارج از شرکت واحد (بدون ابلاغ کتبی).
- 7- حسن شهسوار، کارمند منطقه 7.
- 8- عبدالرضا نرازی، کارگر دفتری منطقه 2 - انتقال اجباری به منطقه 3، جلوگیری از ارتقای شغلی، قطع اضافه کاری.
- 9- احد قرشی، راننده منطقه 9 - جابجائی در سطح منطقه، قطع اضافه کاری، احضار مکرر و طرح پرسشهای بی مورد.
- 10- پرویز فرمین بر، کارگر منطقه 6 - جابجائی در سطح منطقه، احضار مکرر، تهدید تلفنی در منزل.
- 11- ابراهیم مددی، کارگر فنی (برق و تاسیسات) منطقه 2 - انتقال اجباری به منطقه 5، قطع اضافه کاری و جلوگیری از ارتقای شغلی.

توضیحات:

- همه انتقال ها و جابجائی ها بدون درخواست و تقاضای شخصی و در سه ماهه آخر سال 1383 صورت گرفته است.
- انتقال های اجباری اکثراً بدون حکم، ابلاغ کتبی و بعضاً با حکم مأموریت و نیاز قسمت بوده و در تمام موارد توضیح و توجیه منطقی و قانونی وجود نداشته است. در صورت انتقال به منظور تنبیه انضباطی نیز قبلاً باید اخطار کتبی و حکم کمیته انضباطی وجود داشته باشد و اصولاً باید خطای انضباطی و کم کاری صورت گرفته و اثبات شده باشد.
- شرکت واحد اتوبوسرانی، تهران بزرگ را به 10 منطقه (work area) تقسیم نموده (معادل 22 منطقه شهرداری)

فروردین ۱۳۸۲ - مارس ۲۰۰۵

## تظاهرات ضد حکومتی مردم در بانه

به دنبال قتل دو تن از مردم شهر بانه در دو روز متوالی توسط ماموران حکومت، شهر بانه روز سه شنبه شاهد تظاهرات گسترده ضدحکومتی و درگیری های شدید مردم خشمگین و معترض این شهر با ماموران حکومت بود.

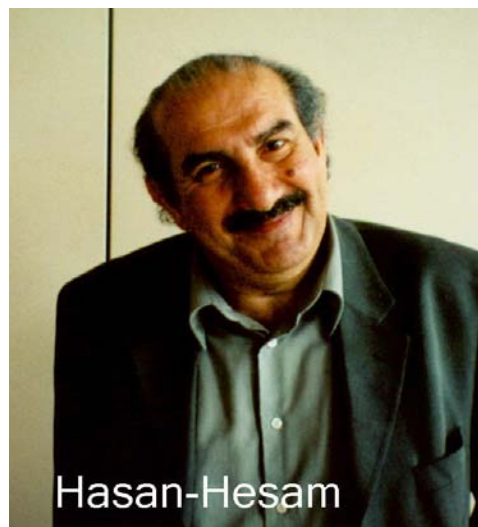
به گزارش نمایندگی کومه در خارج از کشور، روز دوشنبه 8 فروردین، ماموران حکومت در نزدیکی روستای «نه نور» از توابع بانه با تیراندازی به سوی جمال، فرزند صالح حاجی محمد اهل روستای سپسی کمره وی را به قتل می رسانند. از دلیل تیراندازی ماموران به سوی این فرد گزارشی منتشر نشده است. با پخش خبر این جنایت، مردم منطقه خشمگین شده و دست به اجتماع می زنند. آن ها موفق می شوند ضارب را دستگیر کرده و به شهر آورده تحویل دادگاه دهند. این گزارش می افزاید روز سه شنبه نهم فروردین نیز شخص دیگری به نام خالد کوخی اهل روستای کوخه مامو که راننده ی یک ماشین باری خالی بود، در نزدیکی روستای «آمرده» از توابع بانه هدف تیراندازی ماموران جمهوری اسلامی قرار گرفته و به شدت زخمی می شود. مردم محل وی را به بیمارستان شهر بانه منتقل می کنند اما او بر اثر شدت جراحات وارده در می گذرد.

گزارش مذکور می افزاید: خبر این دو جنایت دو روز متوالی، مردم معترض و ناراضی شهر بانه و مناطق اطراف را به خشم آورد. روز سه شنبه تعداد زیادی از مردم بانه و اطراف با تجمع اعتراضی در نقاط مختلف شهر و نیز راه پیمایی از فلکه ی آزادی تا بیمارستان شهر، ضمن شعار دادن علیه جمهوری اسلامی و سیاست های سرکوبگرانه آن در کردستان، به تعدادی از بانک ها و مراکز دولتی یورش بردند. در جریان این تظاهرات شیشه های بانک های ملی، تجارت و مسکن، و همچنین فرمانداری و مقر نیروی انتظامی شکسته شد و در سه راه بیمارستان نیز یک دستگاه خودروی نیروی انتظامی واژگون گردید. به هنگام تظاهرات مردم، نیروهای انتظامی از رو در رو شدن با مردم خودداری کرده و مجبور به ترک منطقه شدند. بنابر آخرین گزارش ها، نیروهای رژیم بعد از چندین ساعت، به طور گسترده ای در خیابان ها و مکان های آسیب دیده مستقر شده و با تیراندازی هوایی به متفرق کردن مردم اقدام کردند. همچنین گزارش دیگر منابع وابسته به اپوزیسیون حاکی است: هزاران نفر از مردم شهر و روستاهای بانه بمحض دریافت خبر کشته شدن یکی از اهالی منطقه، در برابر بیمارستان شهر بانه تجمع کرده و علیه جمهوری اسلامی شعار دادند. در جریان تظاهرات مردم دو ماشین تویوتای حامل مزدوران رژیم که برای مقابله با تظاهرات مردم خود را به محل رسانده بودند، از طرف مردم معترض مورد حمله قرار گرفتند. ماموران فرار را ترجیح دادند. تظاهرات مردم از خیابان بیمارستان شروع و به طرف مقر اصلی نیروی انتظامی واقع در دختانیات سابق گسترش پیدا کرد. مردم در مسیر حرکت خود شیشه بانک های شهر را شکسته و به مراکز دولتی حمله کردند تظاهرکنندگان وقتی به مقر اصلی نیروهای حکومت در محل دختانیات سابق رسیدند، این مقر را سنگ باران کرده، از نردهای آن بالا رفته و عکسهای خامنه ای، خاتمی و خمینی را پایین کشیده و آنها را پاره کرده و علیه حکومت شعار دادند. همزمان با این، جوانان موتور سوار شهر که سر و صورت خود را پوشانده بودند در هر جای شهر ماموران حکومت را می دیدند به آنها حمله میکردند. بقیه محلات و خیابان های دیگر هم شاهد تظاهرات مردم و درگیری با نیروهای رژیم اسلامی بود.

## شعر تلخ

به « جان جهان »  
انسان  
و قتلعام رویایش  
در شادی شکفته ی کاذب  
آه ...  
مثل نگاه ماهی قرمز  
به تنگ تنگ  
ملول و مضطربم

همیشه ساعت تحویل سال  
غمگین است  
هر سال هم  
هماره چنین است  
چه در ولایت بی باغبانِ گرگ زده  
چه در سماجتِ تبعید  
در دیارِ غریب .



\*\*\*\*\*

**حسن حسام**  
27 اسفند 1383  
18 مارس 2005 - پاریس



همیشه ساعت تحویل سال  
غمگین است  
هر سال هم  
هماره چنین است .  
در شادی شکفته ی کاذب  
غمگین و وازده می گردم  
و مثل احمق ها می خندم  
در شادی شکفته ی کاذب  
چون لحظه های بیهنگامی  
پوک می شوم  
و فکر می کنم به تمام پرنده ها  
و آسمان سربی سنگین  
و ابرها  
و فکر می کنم به بنفشه  
کز ره نیامده می میرد  
و فکر می کنم

## دکتر شهرام اعظم ، شاهد کلیدی قتل زهرا کاظمی به کانادا پناهنده شد !

علی شریفیان ( نشریه شهروند - کانادا )

دکتر شهرام اعظم پزشک بخش اورژانس بیمارستان بقیه الله اعظم تهران کسی است که وقتی نخستین بار زهرا کاظمی را پس از بازجویی و شکنجه برای انجام مداوای وی در تاریخ بیست و هفتم جون سال 2003 به این بیمارستان میبرند، زهرا کاظمی را به طور کامل معاینه کرده است و گزارش مشروح خود را از معاینه زهرا کاظمی که چهار روز پس از دستگیری اش از زندان اوین به بیمارستان منتقل شد در پرونده پزشکی وی جای داده است.

در اوایل ماه نوامبر سال گذشته (2004) دکتر شهرام اعظم با فرستادن یک پیام الکترونیکی به ما در چند جمله خود را با نام مستعار مزدک معرفی کرده و در توضیح مختصری یادآور شد که او پزشکی است که در شب تحویل زهرا کاظمی به بیمارستان وی را معاینه کرده است و حالا در خارج از کشور به سر میبرد و از من کمک خواسته بود که او را در ارتباط با استفان هاشمی تنها فرزند زهرا کاظمی قرار دهم. بلافاصله با دکتر اعظم که آن زمان در استکهلم سوند به سر میبرد تماس گرفتم. پس از دادن تلفن تماس گفت و گو و تماسهای تلفنی ما شروع شد و همزمان طبیعتا استفان هاشمی را هم در جریان وجود دکتر شهرام اعظم در سوند و اهمیت او به عنوان شاهد کلیدی قتل مادرش قرار دادم. در کنار این اقدامات سردبیر شهروند هم صد البته در جریان قرار گرفت. پس از چند گفت و گوی تلفنی با دکتر شهرام اعظم وی تمام جزئیات مشاهدات خود را برای من شرح داد که به آن خواهیم پرداخت. در آن زمان به علت اهمیت نقش دکتر اعظم به عنوان یک شاهد دست اول که میتواند از جزئیات دقیق و کامل آنچه بر سر زهرا کاظمی آمده پرده بردارد و از آنجا که وی در سوند از نظر اقامت وضعیت روشنی نداشت با صلاح و مشورت با سردبیر شهروند، استفان هاشمی و همینطور وکلای کانادایی پرونده تصمیم گرفته شد تا وضعیت دکتر شهرام اعظم ثابت نیاید خبر خروج دکتر اعظم از ایران و اطلاعاتی که درباره قتل زهرا کاظمی دارد مسکوت گذاشته شود. در تمام طول این مدت یعنی از ماه نوامبر تا روز چهارشنبه که دکتر شهرام اعظم همراه با همسر و دخترش به عنوان پناهنده سیاسی از سوی کانادا پذیرفته شدند و به مونترال رسیدند تماسهای مکرر با استفان هاشمی، دکتر شهرام اعظم و شهرزاد اسدی یکی از اعضای بنیاد زهرا کاظمی برقرار بود. استفان هاشمی و پس از آن جان تری یکی از وکلای پرونده زهرا کاظمی به سوند مسافرت کردند و با تلاشهای خود و همکاری مسنولان سفارت کانادا موفق شدند پناهندگی سیاسی دکتر شهرام اعظم و خانواده اش را گرفته و آنها را به کانادا بیاورند.

### دکتر شهرام اعظم کیست و چه میداند ؟

دکتر شهرام اعظم در اولین گفت و گوهایی که با او داشتیم خود را فارغ التحصیل رشته پزشکی معرفی کرد و گفت که وی یک پزشک نظامی است. به همین دلیل به عنوان پزشک بخش اورژانس بیمارستان بقیه الله اعظم - بیمارستانی که زیر نظر سپاه پاسداران اداره میشود - مشغول به کار بوده است. دکتر شهرام اعظم در واقع

اولین پزشکی بوده است که زهرا کاظمی را به طور کامل در شبی که به بیمارستان انتقال یافته معاینه کرده است.

در پاسخ پرسش من که چه کسانی وی را به بیمارستان آوردند گفت این قسمت از وظایف پزشکان نیست و کسان دیگری بیماران و مجروحانی که از زندانها به بیمارستان سپاه پاسداران میاورند تحویل میگیرند. اما خاطرنشان کرد که به یاد میآورد زهرا کاظمی توسط یک مامور زن و دو سه مامور دیگر، در حالی که شلوار زندان به پا و بالاپوش خود را به تن داشت و از ناحیه های مختلف به شدت مجروح شده بود، حدود نیمه شب به بیمارستان آورده شد.



دکتر اعظم در توضیحات خود به من و همینطور گزارش پزشکی که برای من به وسیله پست الکترونیکی ارسال کرد توضیح داد که بیمار (زهرا کاظمی) دچار ضربه مغزی شده بود و معلوم بود که ضربه ای بر سر وی وارد شده و غیر از ناحیه ی سر و پیشانی در سراسر بدن وی نیز آثار ضرب و شتم به چشم میخورد. از او پرسیدم ظاهرا لباس وی پاره بوده آیا به نظر شما به زهرا کاظمی تجاوز شده بود وی گفت با کیبودی های اطراف شکم و ران وی معلوم بود که با خشونت به وی تجاوز شده است. پرسیدم شما فقط از روی کیبودی ها به این باور رسیده اید یا زهرا کاظمی را در این مورد هم معاینه کردید پاسخ داد که میدانید پزشکان مرد بویژه در بیمارستانی که تحت نظر سپاه پاسداران اداره میشود مجاز نیستند که آلت تناسلی زنان را معاینه کنند. ولی پرستاری که آن شب با من کار میکرد زهرا کاظمی را معاینه کرد و با توجه به مشاهدات عینی از کیبودی هایی که من دیدم نظرم از لحاظ معاینات بالینی کلینیکی صددرصد به یقین تبدیل شد که به زهرا کاظمی به طور وحشیانه تجاوز شده است. دکتر اعظم نقل کرد که آن شب کشیک بوده است و پس از آنکه زهرا کاظمی را در بخش مراقبتهای ویژه بستری میکنند با دکتر سعیدی متخصص جراح مغز و اعصاب همان شب دوباره وضعیت بیمار را بررسی میکنند و دکتر سعیدی ابتدا دستور Scan (عکسبرداری ویژه از مغز) زهرا کاظمی را میدهد اما این اقدام پزشکی ظاهرا انجام نمیشود. دکتر اعظم نقل کرد که زهرا کاظمی بر اثر ضربه ای که به نظر میآید با جسم سختی مثل پاشنه سخت کفش یا چنین چیزی بر سر او وارد آمده بود دچار خونریزی مغزی شده بوده است و در 27 جون در واقع نیمه مدهوش و بعد از آن هم در اغماء کامل به سر میبرده است و مسنولان دستگاه امنیتی جمهوری اسلامی به دلیل آنکه با حادثه غیر مرتبیه که در واقع مرگ زهرا کاظمی زیر شکنجه بود، روبرو شده بودند کمی وقت خریدند تا تصمیم بگیرند که این خبر را چگونه منتشر کنند. دکتر اعظم در

## \* با ما ارتباط بگیرید \*

سر دبیر هفته نامه

[arash.k@rahekargar.net](mailto:arash.k@rahekargar.net)

روابط عمومی سازمان

[public@rahekargar.net](mailto:public@rahekargar.net)

تلفن عمومی سازمان

49 -40 -6777819

شماره فاکس سازمان

33-1-43455804

سایت رادیو برابری

[www.radiobarabari.net](http://www.radiobarabari.net)

سایت راه کارگر

[www.rahekargar.net](http://www.rahekargar.net)

سایت اتحاد چپ کارگری

[www.etehadchap.com](http://www.etehadchap.com)

سایت رادیو صدای کارگران ایران

[www.sedayekargaran.com](http://www.sedayekargaran.com)

توجه : مقالاتی که با کد " دیدگاه " مشخص میشوند ، الزاما بیانگر مواضع سازمان نیستند .

یکی از گفت و گوهایش خاطرنشان کرد که مادر زهرا کاظمی از پشت شیشه اتاق مراقبت های ویژه اجازه یافت دخترش را ببیند چرا که زهرا کاظمی بر اثر جراحات وارده بویژه ضربه ای که بر جمجمه اش وارد شده بود عملا مرده بود و تا روز 11 جولای ماموران امنیتی رژیم گذاشتند تا زهرا کاظمی به سرم وصل باشد به دلیل آنکه جریان گردش سرم در بدن شخصی که اینگونه جراحات بر وی وارد آمده باشد باعث از بین رفتن نسبتا زیاد کبودی های باقی مانده میشود و سرانجام روز یازدهم جولای سرم را قطع کردند و اعلام کردند زهرا کاظمی بر اثر خونریزی مغزی درگذشته است، در حالی که زهرا کاظمی خیلی پیش از اینها درگذشته بود.

از دکتر اعظم پرسیدم شما با توجه به اینکه پزشک نظامی هستید چرا چنین خطری کرده اید و به خارج آمده اید و ماجرای قتل زهرا کاظمی را دنبال میکنید؟ در پاسخ گفت "من نمیتوانستم دروغهای دستگاه امنیتی و دادگستری جمهوری اسلامی را درباره حقایق قتل زهرا کاظمی پیش از این تحمل کنم و با اینکه مردم به خاطر آنکه ما لباس نیروهای انتظامی را به تن داریم نظر خوشی به ما ندارند اما حقیقت این است که در میان نیروهای انتظامی در جمهوری اسلامی افراد با وجدان بسیاری وجود دارند که با کارهای رژیم موافق نیستند و من خواستم به این وظیفه انسانی خود عمل کنم که این حقیقت را به گوش تمام جهان برسانم که مردم گیتی بدانند در جمهوری اسلامی چه میگردد."

از وی پرسیدم آیا میدانید چه کسی مرتکب این جنایت شده است. دکتر اعظم در این مورد اظهار بی اطلاعی کرد و گفت من از زمانی که جسم ضرب دیده و مجروح زهرا کاظمی به بیمارستان آورده شد در جریان این موضوع قرار گرفتم و از اینکه چه کسی و یا کسانی این کار را کرده اند طبیعتا اطلاع ندارم گرچه شایعات زیادی در این باره بر سر زبانها هست.

دکتر شهرام اعظم که روز چهارشنبه به عنوان پناهنده سیاسی از سوئد به کانادا رسید دیروز پنجشنبه همراه با استفان هاشمی به اتاوا رفتند تا در يك کنفرانس مطبوعاتی آنچه که درباره قتل زهرا کاظمی میدانند را با خبرنگاران رسانه های جمعی در میان بگذارند. ساعت شش و ده دقیقه صبح دیروز وی با من تماس گرفت و از آنجا که عجله داشت که به اتاوا برود تا به موقع به کنفرانس خبری برسد قرار شد اگر لازم آمد گفت و گوی مفصل تری با وی برای شهروند داشته باشیم.

در گفت و گویم با استفان هاشمی که پس از اولین تماس هایم با دکتر شهرام اعظم صورت گرفت، استفان هاشمی از پیدا شدن این شاهد کلیدی بسیار خوشحال شد و اظهار امیدواری کرد که به این ترتیب دولت کانادا بتواند گام های موثرتری در مورد مجازات عاملان و آمران قتل مادرش بردارد و جمهوری اسلامی مجبور شود پرونده قتل مادرش را جدی بگیرد.

در تماسی که با وکلای کانادایی پرونده قتل زهرا کاظمی داشتم یکی از این وکلا، آقای جان تری که تازه از ملاقات دکتر اعظم از سوئد برگشته بود اظهار داشت دکتر اعظم شاهد کلیدی بسیار مهمی برای این پرونده است و اگر به کانادا بیاید میتواند بسیاری از جزئیات این جنایت را روشن سازد.

در روزهای آینده اطلاعاتی که دکتر اعظم با خبرنگاران در میان میگذارد احتمالا در شکل گسترده ای در رسانه های کانادا و جهان بازتاب خواهد یافت و دوباره مسئله قتل زهرا کاظمی مطرح خواهد شد و اما اینکه چه نتیجه ای بدهد باید منتظر شد و دید.

31 اپریل 2005